

رسوایی معاملات تسلیحاتی جمهوری اسلامی با اسرائیل

• آنچه با شناخت سوابق آن به اصطلاح تجار صادر کننده اسلحه از اسرائیل به ایران آشکار می شود این است که علیرغم همه ظاهر سازی ها و تبلیغات ریاکارانه دولت اسرائیل، در واقعیت امر قدرتهای پرنفوذی در خود اسرائیل پشت سر چنین معاملات کثیفی قرار دارند. روشن است که اگر دولت اسرائیل خواهان ممنوعیت واقعی صدور اسلحه به جمهوری اسلامی بود، هیچگاه چنین افرادی با چنین سهولتی نمی توانستند علیرغم افشا شدن نقش شان در تجارت اسلحه به ایران بازهم به این کار ادامه دهند.

• واقعیت این است که علیرغم تکذیب های دولتهای ایران و اسرائیل، این دو دولت، دارای روابط سیاسی و نظامی مشخصی می باشند که این روابط بارهای بار به طرق مختلف افشا شده و با اسناد فراوان به اثبات رسیده است.

صفحه ۲

چرا دولت خاتمی در صدد تغییر قانون کار است؟

• در چهارچوب سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دولت خاتمی در ادامه برنامه های دولت رفسنجانی، بر سیاست خصوصی سازی شرکتهای دولتی تاکید دارد. براساس این سیاست، می بایست بخش های هر چه بیشتری از شرکتهای و صنایع دولتی به بخش خصوصی واگذار شود. اینکه در چهارچوب سلطه جمهوری اسلامی با وجود یک بوروکراسی فاسد و انگلی، این سیاست معنایی جز حراج اموال عمومی به نفع آفازاده ها و رانت خواران ندارد، در اینجا مورد نظر نمی باشد. اما یکی از استانداردهای تا کنونی این سیاست، اخراج وسیع کارگران بوده است.

صفحه ۳

یک سال پس از واقعه ۱۱ سپتامبر

صفحه ۶

در این شماره می خوانید:

- ۹ • صمد چگونه رشد کرد؟
- ۱۲ • "سلاحهای کشتار جمعی"، چه کسی آنها را به صدام فروخت؟
- ۱۴ • کلمبیا: نقش انحصارات امپریالیستی در جنگ
- ۱۹ • رشد فزاینده جنبش توده ای در هند و پاکستان
- ۲۱ • پای درد دل کارگران، از میان مطبوعات رژیم
- ۲۳ • گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران

گزارشات:

لندن:

• تظاهرات نیم میلیون نفری بر علیه جنگ!

• اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی

☆☆☆

هلند:

• گرامیداشت خاطره جانباختگان شهریور ۶۷

☆☆☆

تورنتو:

• به یاد جاوید جانباختگان سال ۶۷

صفحه ۲۶

رسوایی معاملات تسلیحاتی جمهوری اسلامی با اسرائیل

سهولتی نمی توانستند علیرغم افشا شدن نقش شان در تجارت اسلحه به ایران، بازهم به این کار ادامه دهند. علیرغم تکذیب های دروغین مقامات جمهوری اسلامی، دولت اسرائیل جهت حفظ ظاهر هم که شده صاحبان شرکت فوق را جهت بازجویی احضار نموده است. اما از هم اکنون می توان تصور نمود که به دلیل روابط غیرقابل انکار چنین افرادی با وزارت دفاع اسرائیل و نقش شان در رونق بخشیدن به صنایع نظامی این کشور، آنها این بار هم به نوعی تبرئه شده و پرونده شان ماستمالی خواهد شد.

واقعیت این است که علیرغم تکذیب های دولتهای ایران و اسرائیل، این دو دولت دارای روابط سیاسی و نظامی مشخصی می باشند که این روابط بارها به طرق مختلف افشا شده و با اسناد فراوان به اثبات رسیده است. افشای روابط دو دولت در جریان رسوایی ایران گیت، یکی از همین موارد بود که در طی آن روشن شد که چگونه در جریان جنگ امپریالیستی ایران و عراق، دولت اسرائیل سلاحهای مورد نیاز جمهوری اسلامی از جمله موشکهای زمین به هوا و تانک را برای جمهوری اسلامی تهیه می کرده است. و به طور کلی در رابطه با رسوایی ایران گیت مشخص شد که مقامات اسرائیل و امریکا و جمهوری اسلامی دست در دست هم به معاملات کثیفی مبادرت می کردند تا ضمن تداوم جنگ ارتجاعی، مصالح امپریالیسم را در جهان و منطقه تامین نمایند. همه این شواهد دال بر آن است که نه تکذیب های دولت خاتمی و نه دروغ های وقیحانه رفسنجانی و نه ادعاهای ریاکارانه وزارت دفاع اسرائیل، تغییری در این واقعیت ایجاد نمی کند که از همان آغاز استقرار جمهوری اسلامی در ایران، این دو رژیم روابط تنگاتنگی با هم داشته اند و تنها مصالح خاصی که همانا قریب افکار عمومی است ایجاب می کند که آن ها این روابط را کتمان نمایند. اما این روابط پنهان هر از چندگاهی و اغلب در جریان معاملات نظامی و اکثرا در بستر اوج گیری تضادهای درونی طبقات حاکمه آشکار شده و رسوایی جدیدی برای دو طرف ایجاد می کند. توقیف کشتی اخیر در هامبورگ تنها یکبار دیگر و به آشکاری واقعیت فوق را به اثبات رساند.

با توقیف یک کشتی اسرائیلی به وسیله اداره گمرک آلمان در بندر هامبورگ، بار دیگر رسوایی روابط پنهانی جمهوری اسلامی با دولت اسرائیل از پرده بیرون افتاد. خیلی ساده در بازرسی کشتی مزبور معلوم شد که محموله آن زنجیرهای تانک می باشد که دولت اسرائیل طی قراردادی با رژیم جمهوری اسلامی آنها را به ایران فروخته و برای رد گم کردن، قرار بر آن بود که آن ها نه از راه مستقیم، بلکه از طریق آلمان به ایران حمل گردند. به دنبال انتشار این خبر - که کذب تبلیغات فریبکارانه سردمداران جمهوری اسلامی و ماشین تبلیغاتی اسرائیل مبنی بر انکار هرگونه رابطه بین این دو دولت ارتجاعی و جنایت کار را بار دیگر به روشنی در مقابل اذهان عمومی قرار می دهد - بلافاصله سخنگوی وزارت خارجه رژیم ادعای فریبکارانه همیشگی جمهوری اسلامی را تکرار کرد و گفت: "ماهیهی گونه روابطی چه سیاسی و چه به طریق اولی نظامی، با اسرائیل نداریم". اما واقعیت این است که دولت خاتمی در شرایطی از فقدان رابطه با اسرائیل صحبت می کند که هنوز کالاهای نظامی توقیف شده در اختیار دولت آلمان می باشد و وزارت دفاع اسرائیل در شش شهریور ماه مجبور شد رسماً بپذیرد که کشتی توقیف شده متعلق به اسرائیل بوده و وسائل نظامی را به مقصد ایران حمل می کرده است. جالب است بدانیم که درست در چنین اوضاعی که طشت رسوایی رژیم از بام افتاده است رفسنجانی که ید طولایی در دروغ گوئی و شب را روز جلوه دادن دارد فوراً پا به میدان گذاشت و گفت: "دشمنان انقلاب با این هیاهو قصد دارند افکار عمومی و دنیای اسلام رانسبت به جمهوری اسلامی ایران بدین کنند". رفسنجانی با توسل به چنین توجیهات احمقانه ای بار دیگر این حقیقت را به اثبات رساند که هرگاه او موضوعی را تکذیب می کند باید یقین داشت که در تلاش است تا حقیقتی را کتمان کند.

با بالا گرفتن این رسوایی، واضح است که وزارت دفاع اسرائیل می کوشد که به گونه ای موضوع ارتباط خود با رژیم جمهوری اسلامی را ماست مالی نموده و نقش دولت اسرائیل را در این رسوایی لاپوشانی نماید. براین مبنا آنها اظهار داشتند که مجوز صدور آن تجهیزات، یعنی زنجیرهای تانک را برای تایلند صادر کرده اند و مسئول صدور آن تجهیزات، شرکت صادر کننده است که علیرغم ممنوعیت فروش وسایل نظامی به ایران خودسرانه قصد صدور آنها را به ایران داشته است. اما حتی این سخنان فریبکارانه نیز نه از بار رسوایی دولت اسرائیل، نه رژیم جمهوری اسلامی نمی کاهد. برعکس، با نگاهی به سوابق صاحبان شرکت مزبور، کذب آن ادعاها ثابت می گردد.

براساس گزارش تلویزیون اسرائیل، محموله نظامی فوق متعلق به شرکتی به نام پیاد (PAD) بوده که در ارتباط نزدیک با وزارت دفاع اسرائیل قرار داشته و وظیفه اش صدور کالاهای نظامی به کشورهای دیگر می باشد. صاحب شرکت فوق فردی به نام واین اشتاین می باشد که قبلاً نیز به اتهام تجارت غیرقانونی اسلحه به ایران در چندین مورد تحت بازجویی قرار گرفته است. و جالب است بدانیم که یکی از شرکای او - که در ضمن برادر زنش نیز می باشد - شخصی به نام کوهن است. کوهن تا کنون چندین بار به دلیل تجارت اسلحه به ایران بازداشت گردیده است. هر دو نفر، هم واین اشتاین و هم کوهن یک بار در سال ۱۹۹۲ و بار دیگر در سال ۲۰۰۰ به دلیل رو شدن نقش شان در صدور اسلحه به جمهوری اسلامی به دادگاه کشیده شده اند، اما علیرغم این دستگیری ها و بازجویی ها بالاخره این "تجار" آزاد و دوباره کار قبلی خود را از سر گرفتند. از جمله در سال ۲۰۰۰، زمانیکه آشکار شد که آنها کالاهای نظامی ساخت کانادا را به عنوان صدور به سنگاپور به جمهوری اسلامی تحویل می دادند دستگیر شده و مورد بازجویی قرار گرفتند اما عملاً دادگاه اسرائیل اقدام قاطعی بر علیه آنها انجام نداد.

آنچه با شناخت سوابق آن به اصطلاح تجار صادر کننده اسلحه از اسرائیل به ایران آشکار می شود این است که علیرغم همه ظاهر سازی ها و تبلیغات ریاکارانه دولت اسرائیل، در واقعیت امر، قدرتهای پرنفوذی در خود اسرائیل پشت سر چنین معاملات کثیفی قرار دارند. روشن است که اگر دولت اسرائیل خواهان ممنوعیت واقعی صدور اسلحه به جمهوری اسلامی بود هیچگاه چنین افرادی با چنین

چرا دولت خاتمی در صدد تغییر قانون کار است؟

می بخشیدند که در آن حتی نام کارگر نیز به رسمیت شناخته نشده بود. اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی با کارگرانی طرف بود که پس از تجربه انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ نسبت به تحولات سیاسی در کشور با حساسیت خیلی بالایی برخورد می کردند. و به درستی می دانستند که هرآنچه در قانون کار رسمیت یابد به سرنوشت آنها بستگی پیدا می کند و به همین دلیل هم با مبارزات طبقاتی خود رژیم را مجبور کردند تا چندین طرح از جمله طرح توکالی را از دستور کار خارج سازد.

در چنین شرایطی بود که بعضی از دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی امثال منتظری که می دانستند شرایط برای قلدرمآبی های امثال توکالی هنوز آماده نیست، اندرز می دادند که بهتر است تا آماده شدن "شرایط" که می توان "فارغ البال" قانون دلخواه "جمهوری اسلامی" را به تصویب رساند، از خیر تهیه و تصویب "قانون کار" گذشت. و به اصلاحاتی در قانون کار شاهنشاهی بسنده نمود. در هر صورت، برآیند این دیدگاهها و اختلافات در زمینه اعتراضات سراسری کارگران، تصویب قانونی بود که گرچه در خیالی از حوزه ها حقوق کارگران را نادیده می گرفت اما در برخی زمینه ها نیز "فارغ البالی" مورد نظر بورژوازی وابسته به امپریالیسم را به آنها نمی داد. به خصوص در زمینه پروسه و چگونگی اخراج کارگران و الزام کارفرمایان به بیمه کارگران.

به این ترتیب از زمان تصویب قانون کار، مخالفت با این قانون از سوی بخشهایی از طبقه حاکمه لحظه ای هم متوقف نشده است. در این پروسه سرمایه داران زالوصفت گرچه با ابداع "قراردادهای موقت کار" عملاً (و هرچند به طور غیررسمی) این قانون را دور زدند اما هنوز به این هم راضی نبوده و نیستند. (البته باید دانست که جهت جلب رضایت کارفرمایان، وزارت کار جمهوری اسلامی طی بخشنامه ای به تاریخ اسفند ۷۳ به نوعی به این قراردادها جنبه قانونی داد)

تظاهرات، مزدوران رژیم در محیطهای کارگری را بر آن داشت تا رسماً از اعمال این کارگران تبری جسته و به این وسیله بار دیگر نقش مزدوری شان برای رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی را آشکار سازند.

این اعتراضات که نشان دهنده آگاهی و حساسیت طبقه کارگر نسبت به مسائل مربوط به قانون کار می باشد، پاسخ به این سوال را ضروری می سازد که به راستی چرا رژیم، علیرغم آگاهی به خشم کارگران قصد دارد قانون کار خودساخته اش را تغییر دهد و مگر این قانون ضدکارگری چه مانعی در جهت حرکت سرمایه داران ایجاد نموده است؟

واقعیت این است که قانون کار جمهوری اسلامی که در دی ماه سال ۶۹ پس از مدتها مشاجره بین مجلس و شورای نگهبان سرانجام پس از تغییراتی که در مجمع تشخیص مصلحت نظام در آن داده شد به تصویب این مجمع رسید، خود قانونی است به غایت ضدکارگری که در آن رسماً حق طبقه کارگر در یکسری از حوزه ها به آشکار پایمال گشته است.

در این قانون برای نمونه حق کارگران در ایجاد تشکل های مستقل کارگری، حق کارگران در مبادرت به اعتصاب جهت رسیدن به خواستههایشان، حق کارگران در کاهش ساعات کار هفتگی و... بدون ارائه هیچ توجیهی نقض شده است.

اما علیرغم همه این حق کشی ها از آنجا که این قانون به دنبال مبارزات همه جانبه کارگران برعلیه لوایح قبلی تهیه و تصویب شد، بنابراین قانون نویسان جمهوری اسلامی نمی توانستند حساسیت های کارگران را تا حدودی در قانون کار مورد نظر خود در نظر بگیرند. مسلماً اگر به اراده مسئولین ضدکارگری جمهوری اسلامی بود آنها همان لایحه توکالی - وزیر کار آن زمان جمهوری اسلامی - را به عنوان قانون کار رسمیت

تصمیم دولت خاتمی مبنی بر تغییر قانون کار به موج جدیدی از اعتراضات کارگری دامن زده است. کارگرانی که به عینه می بینند دولت خاتمی از تغییر قانون کار، مقاصد پلیدی را برعلیه آنان تعقیب می نماید، آنها که می بینند با تغییر این قانون، دست کارفرمایان در تشدید استثمار آنها بازتر شده و فعال مایشایی شان در محیط های کار هرچه بیشتر خواهد شد؛ با صدای هرچه بلندتری برعلیه این تصمیم بپاخواسته اند.

با اوج گیری اعتراضات کارگری، نهادهای ضدکارگری جمهوری اسلامی در محیط های کار بر شدت کوشش های خود جهت کنترل این اعتراضات افزوده اند. این نهادها همچون همیشه قصد دارند تا اعتراضات کارگری را به سوی جناح بندی های درونی رژیم کانالیزه کرده و به این ترتیب آنها را مهار نمایند. در همین رابطه بود که "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" و "خانه کارگر" به مثابه نهادهای ضدکارگری شناخته شده جمهوری اسلامی، راهپیمایی ای را در مقابل سازمان تامین اجتماعی در تهران سازمان دادند. (۱) اما هزاران کارگری که صبح ۲۵ تیرماه در این محل گرد آمدند عملاً نشان دادند که آنها نیز می دانند چگونه باید از فضاهایی که چنین اقداماتی ایجاد می کند جهت ابراز مخالفت و خشم خود سود جویند. کارگران در این تظاهرات ضمن آنکه با کف زدن و سوت کشیدن و ایجاد سرو صدا به سخنرانان نهادهای ضدکارگری اجازه توهم پراکنی نمی دادند (روزنامه آفتاب ۲۶ تیرماه) با حمله به سازمان تامین اجتماعی و شکستن شیشه های آن و فریاد "سرمایه دار حیا کن، قانون کار را رها کن" خشم و نفرت خود از دولت خاتمی و سیاستهای ضدکارگری اش را به نمایش گذاشتند. شیوه های اعتراضی کارگران آگاه در این

۱. روزنامه کارگر در ۲۷ تیرماه تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات را ۹۰ هزار نفر اعلام نمود؛ در حالیکه خبرگزاری جمهوری اسلامی تعداد کارگران را تنها ۴ هزار نفر قلمداد کرد.

از آنجا که قانون کار شامل کارگرانی می شود که بیش از ۹۰ روز در کارگاه یا واحد مربوط کار کرده باشند، با اجرای قراردادهای ۸۹ روزه که همواره قبل از پایان دوباره تمدید می شوند، سرمایه داران خود در واقعیت امر بخش بزرگی از طبقه کارگر را از شمول قانون کار خارج ساخته اند. به گزارش مطبوعات خود رژیم (آفتاب ۲۶ تیرماه) این قراردادها عملاً امنیت شغلی ۵۰ درصد از کارگران کشور را از بین برده اند.

قراردادهای موقت کار و شیوه های من درآوردی دیگری که در این فاصله کارفرمایان دولت حامی شان جهت دور زدن قانون کار به آنها توسل می جستند، گرچه تا حدودی پاسخ گوی حرص سرمایه داران وابسته حاکم بود اما در هر صورت، مبتنی بر قانون کار رژیم نبود و این نکته ای بود که به خصوص برای سرمایه گذاران خارجی از اهمیت زیادی برخوردار بود. به همین دلیل هم دولت خاتمی از همان ابتدا و در جریان تدوین برنامه سوم اقتصادی، رسماً قبول کرد که قانون کار را تغییر دهد. از آن زمان تا کنون و تا آماده شدن کامل شرایط برای یورش نهایی به کارگرانی که هم اکنون نیز زیر آوار مشکلات کمر خم کرده اند، مجلس و دولت خاتمی لوایحی را تهیه و از تصویب گذراندند که هم شمول قانون کار را هرچه بیشتر محدود می سازد و هم دست سرمایه داران را در اخراج کارگران هرچه بیشتر باز می میگذارد.

قانون خارج کردن کارگاههایی که کمتر از ۵ نفر کارگر دارند از شمول قانون کار و "طرح اصلاح صنایع قالی بافی" که براساس آن کارگران قالی باف دیگر کارگر نامیده نمی شوند بلکه "پیمانکار" قلمداد شده و به این ترتیب از شمول قانون کار خارج می شوند و یا قانون "حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور" که به مدیریت این صنایع اجازه می دهد "نیروی انسانی مازاد" را بدون توجه به شرایط مندرج در قانون کار "تعدیل" یعنی اخراج نمایند، از این جمله اند.

این اقدامات گرچه با فریادهای تشویق کننده کارفرمایان مواجه می شد اما هنوز پاسخگوی خواست اصلی آنها مبنی بر تغییر کل قانون کار و

منطبق ساختن کامل آن با شرایط استثمار وحشیانه کنونی نمی باشند. به خصوص که سرمایه داران وابسته به امپریالیسم ایران هم همچون دولت "قانون" گرایشان، مایل اند همه فعالیتهایشان در چهارچوب قانون پیش رود. قانونی که به آنها اجازه دهد با "فارغ البالی" کارگران را غارت و استثمار نموده و هر وقت خواستند بدون پذیرش هرگونه تعهدی آنان را اخراج نمایند. برای کارفرمای کنونی این مساله اصلی است که در شرایط بحران شدید اقتصادی و وجود میلیونها کارگر بیکار و در شرایطی که آنها می توانند به اعتبار چنین شرایطی وحشیانه ترین شروط را به کارگران تحمیل کرده و با سهولت بیشتری نیروی کار مورد نیاز خود را انتخاب نمایند، نباید دست و پای آنها با مقررات خشک و بیهوده هرچند هم تشریفاتی و روی کاغذ باشد و به قول محجوب مسئول خانه کارگر رژیم عمل به آن از روی "مستحبی" باشد بسته شود. بالاخره در "حکومت قانون" خاتمی همه چیز باید، قانونی، باشد.

بنابراین لازم است با اشاره به برخی از موادی که در قانون کار فعلی مخالفت کارفرمایان و نه تنها آنها بلکه به ادعای دولت خاتمی سرمایه گذاران خارجی را نیز برانگیخته، نشان دهیم که در صورت تغییر قانون کار، این تغییر در چه راستایی انجام می شود و این اصلاح چه تاثیری در زندگی و شرایط زیست طبقه کارگر باقی خواهد گذاشت.

همانطور که می دانیم در چهارچوب سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دولت خاتمی در ادامه برنامه های دولت رفسنجانی بر سیاست خصوصی سازی شرکتهای دولتی تاکید دارد. براساس این سیاست می بایست بخش های هرچه بیشتری از شرکتهای و صنایع دولتی به بخش خصوصی واگذار شود. اینکه در چهارچوب سلطه جمهوری اسلامی و یک بوروکراسی فاسد و انگلی این سیاست معنایی جز حراج اموال عمومی به نفع آقازاده ها و رانت خواران ندارد در اینجا مورد نظر ما نمی باشد. اما یکی از استانداردهای تا کنونی این سیاست، اخراج وسیع کارگران بوده است.

اساساً خصوصی سازی شرکتهای دولتی زمانی بیشترین سود را نصیب کارفرمایان جدید می نماید که آنها مسئولیتی در قبال اجرای تعهدات صاحبان قبلی نداشته باشند و به راحتی بتوانند با اخراج کارگران، به خصوص کارگران با سابقه، نیروی کار مورد نیاز خود را از صفوف ارتش میلیونی بیکاران با شرایط سهل و آسان تری تهیه نمایند. برای برخی از کارفرمایان جدید مساله اساساً نه تداوم تولید بلکه این است که به طریقی از "شر" نیروی کار قبلی خلاص شده و ماشین آلات و تاسیسات و زمین صنایع و شرکتهای خصوصی شده را تبدیل به احسن، نمایند. به همین دلیل هم کارگران در حرکات اعتراضی خود به حق فریاد می زنند: "خصوصی سازی شرکتهای به نفع سرمایه دار است". سرمایه داری که اصلی ترین مساله ذهنی اش "تعدیل" نیروی کار می باشد.

اگر اولین مساله کارفرمایان جدید خلاصی از دست تعهدات کارفرمای سابق می باشد، اما در ماده ۱۴۵ قانون کار فعلی جمهوری اسلامی آمده است که: "فوت کارفرما و یا تغییر مالکیت از وی، در اجرای پیمان دستجمعی کار موثر نمی باشد و چنانچه کار استمرار داشته باشد، کارفرمای جدید، قائم مقام کارفرمای رژیم محسوب خواهد شد."

به این ترتیب، براساس این ماده، کارفرمایانی که شرکتهای دولتی را خریداری می کنند مجبور به اجرای پیمانها و قراردادهای قبلی بوده و در نتیجه قانوناً حق اخراج کارگران را ندارند و این درست آن چیزی است که کارفرمایان در شرایط کنونی برعلیه آن بوده اگرچه در عمل آن را اجرا نمی کنند اما خواهان "اصلاح" قانونی آن می باشند. مورد دیگری که باز هم با منافع کنونی کارفرمایان انطباق ندارد ماده ۲۷ همین قانون می باشد که براساس آن اخراج کارگران منوط به "اعلام نظر مثبت شورای اسلامی کار" و یا "انجمن صنفی" گشته و در صورت "عدم توافق" در این زمینه مساله باید به "هیات تشخیص" و در "صورت عدم حل اختلاف" به "هیات حل اختلافات" ارجاع گردد.

علیرغم اینکه شوراهای اسلامی قانونا "بازوی قدرتمند مدیریت" بوده و "انجمن های صنفی" کاملا وابسته به وزارت کار می باشند اما با توجه به جو متلاطم کنونی حاکم در محیط های کار، اجرای این بخش از قانون کار به هیچوجه آن دایره شمولی را که جهت "تعدیل نیروی کار"، مورد نیاز کارفرمایان می باشد به آنها نمی دهد و به همین دلیل یکی از اهداف اصلاح قانون کار تغییر همین مقررات دست و پاگیر می باشد. مساله بعدی ماده ۱۴۸ می باشد که براساس آن "کارفرمایان کار گاههای مشمول این قانون مکلفند براساس قانون تامین اجتماعی نسبت به بیمه نمودن کارگران واحد خود اقدام نمایند" این اجبار علیرغم اینکه کارفرمایان به هزار و یک شیوه از اجرای آن تا کنون خودداری کرده اند همواره وبالی به گردن سرمایه داران زالوصفت بوده است که علیرغم شدیدترین استثمراها حتی حاضر به تن دادن به بیمه کارگران براساس همین قانون کار جمهوری اسلامی نیز نمی باشند.

خلاصه همانطور که نشان دادیم در قانون کار کنونی موادی وجود دارد که "فارغ البالی" مورد نظر سرمایه داران را پاسخگو نمی باشد و به همین دلیل هم دولت خاتمی به مثابه یک دولت حامی

سرمایه داران از همان ابتدا قول اصلاح آن را داده و در جهت آماده کردن شرایط برای این "اصلاح" گام برداشته است. بلی! گام برداشته است و آخر اصلاحات ادعایی خاتمی تنها در حوزه هایی بار عملی می یابد که به ضرر کارگران و زحمتکشانشان باشد. دولت خاتمی به این بهانه که قانون کار کنونی از گسترش سرمایه گذاری، به خصوص سرمایه گذاری خارجی جلوگیری می کند و بدون سرمایه گذاری خارجی امکان ایجاد اشتغال و مبارزه با بیکاری وجود ندارد" قصد دارد با تغییر قانون کار موجود دست سرمایه داران را در اخراج کارگران کاملا باز بگذارد. تا به این وسیله سرمایه گذاری و به خصوص سرمایه گذاری خارجی تشویق شود. در واقع راه حل خاتمی برای مبارزه با بیکاری، تسهیل شرایط اخراج کارگران می باشد و این جوهر همه تبلیغات رژیم در این زمینه است. روشن است که با توجه به اهداف اعلام شده دولت خاتمی درباره تغییر قانون کار، هرگونه تغییری در این قانون بندهای اسارت کارگران را محکم تر ساخته و به همین دلیل هم کارگران باید با تشدید مبارزه خود این سیاست ضدکارگری را به شکست بکشانند. و اجازه ندهند دولت خاتمی با تغییر قانون کار به نفع سرمایه داران، شرایط استثمار و غارت آنها را تسهیل نماید. کارگران

باید بدانند که در این مبارزه تنها باید به نیروی خود متکی بوده و به هیچیک از جناحهای درونی رژیم اعتمادی نداشته باشند. واقعیت این است که تمام عربه کشی های مسئولین خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار علیه تغییر قانون کار، تنها تلاشی است جهت کنترل جنبش کارگری در آماده سازی شرایط برای اجرای سیاستهای دولت خاتمی.

تجربه ثابت کرده که هیچ یک از دارو دسته های جمهوری اسلامی در محیطهای کارگری علیرغم ادعاهای تند و تیز خود نه تنها ذره ای به فکر رفاه کارگران نمی باشند بلکه همه تلاش شان همانند همپالگی هایشان در جناح مقابل، تحکیم سلطه بی شرمانه سرمایه داران زالوصفت می باشد. واقعیت این است که همه اینها از یک توبره می خورند و در نتیجه منافع واحدی در حفظ این توبره دارند. توبره ای که با استثمار وحشیانه کارگران هر روز پر و دوباره پر میشود. و تنها مبارزه مستقل و همه جانبه کارگران در اتحاد با بقیه اقشار ستمدیده جهت نابودی این شرایط است که امکان رهایی و سازماندهی شرایط نوین زندگی را در اختیار طبقه کارگر قرار میدهد.

قتل یک مهاجر ایرانی در انگلیس

روزی چهارشنبه ۲۸ آگوست، یک مهاجر ایرانی در شهر ساندربلند انگلستان توسط نژادپرستان با ضربات چاقو به قتل رسید. قربانی، پیمان بهمنی نام داشت و دو سال قبل وارد انگلیس شده بود. وی در زمان قتل، مدیریت یک رستوران ایتالیایی را به عهده داشت. به دنبال قتل پیمان پلیس رسماً اعلام کرد که قتل او با انگیزه های نژادپرستانه صورت گرفته است. بدنبال این قتل شماری از مردم ساندربلند، ایرانیان مقیم این شهر طی راهپیمایی خواستار اتخاذ تدابیر موثر از سوی پلیس برای حفظ جان مهاجران و پناهندگان شدند. لازم به ذکر است که در سالهای اخیر به موازات تشدید قوانین ضدپناهندگی توسط دولت انگلستان و بالا گرفتن تبلیغات مسموم و پناهنده ستیز از جانب رسانه های عمومی، شمار حملات نژادپرستانه بر علیه خارجیان در انگلیس افزایش یافته است. چندی قبل از قتل پیمان بهمنی در ساندربلند یک پناهنده دیگر ایرانی از سوی نژادپرستان از ناحیه صورت به سختی مجروح شد ولی با انتقال به بیمارستان از مرگ نجات یافت.

اعتراضات گسترده در امریکا

روزی شنبه ۲۷ سپتامبر هزاران تن از مردم امریکا در شهر واشنگتن بر علیه صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و جنگ امریکا با عراق به تظاهرات دست زدند. پلیس امریکا وحشیانه به تظاهر کنندگان حمله کرده و با ضرب و شتم آنان ۶۰۰ تن را دستگیر نمود. به دنبال این حرکت روز ۲۸ سپتامبر نیز بار دیگر ۱۰ هزار تن از مردم در مقابل محل اجلاس سالانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی جمع شده و به تظاهرات پرداختند. در روز دوشنبه نیز تظاهرات دیگری در شهر واشنگتن در اعتراض به جنگ بر علیه عراق برپا شد. حرکت های اعتراضی فوق در شرایطی به وقوع می پیوندد که دولت بوش کوشیده است تا پس از ۱۱ سپتامبر با تصویب هرچه بیشتر قوانین سرکوبگرانه و ضددمکراتیک، جنبشهای مترقی و دمکراتیک و حرکات آزادیخواهانه در امریکا در ماههای اخیر را منکوب کند.

یک سال پس از واقعه ی ۱۱ سپتامبر

طبقه حاکمه امریکا از ۱۱ سپتامبر سال گذشته به این سو، تحت لفافه مبارزه با "تروریسم"، اختناق فاشیستی ملموسی را در جامعه امریکا اعمال نموده است. باید خاطر نشان ساخت که استقرار برق آسا و غیر منتظره حکومت پلیسی در امریکا، از یک سو به منظور مقابله با موج اعتراضات توده ای ناشی از روند باز توزیع ثروت اجتماعی در درون مرزهای این کشور، و از سوی دیگر با هدف گسترش و تحکیم هرچه بیشتر کنترل ژئواستراتژیک امپریالیسم امریکا و به عبارتی به منظور تضمین هژمونی او در خارج از مرزهای این کشور و در عرصه جهانی، صورت می گیرد.

در این نوشته، مختصرا و تنها به طور گزارش وار به برخی از سیاستهای ضددمکراتیک و ارتجاعی دولت امریکا در درون این کشور اشاره کرده و جلوه های معینی از روند میلیتاریزه سازی جامعه امریکا توسط هیات حاکمه این کشور را هرچه بیشتر در معرض دید خوانندگان "پیام فدایی" قرار خواهیم داد.

مطلب از این قرار است که دولت امریکا، از ۱۱ سپتامبر سال گذشته تا به امروز، سیاستها و اقدامات اختناق آور و سرکوبگرانه ای را در جامعه امریکا به مرحله اجرا درآورده است. توقیف بلاواسطه و بی درنگ بیش از ۱۲۰۰ نفر از "اتباع بیگانه" (non-citizens) در این کشور، آن هم به ویژه بر حسب نوع ملیت، زبان، نژاد و مذهب افراد، یکی از نخستین اقدامات مزبور می باشد. لازم به ذکر است که بسیاری از این ۱۲۰۰ نفر، که عمدتا از اعراب، مسلمانان و آسیا شرقی ها می باشند، کلا مقفود گردیده و تا امروز هیچ خبری از آنان در دست نیست. و این در حالی است که مقامات امنیتی دولت امریکا حتی به این که افراد مزبور توقیف گردیده و در حبس به سر می برند نیز معترف نیستند. (به نقل از نشریه "کارگر انقلابی"، ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا، ژوئن ۲۰۰۲)

در واقع، نهادهای اجرایی دولت، بدون دخالت و

رای قوه قضائیه در این کشور، این اختیار را به عنوان یک حق "طبیعی" به خود تفویض نموده اند تا در هر کجا و هر زمان، هر فردی که به نظر آنان - چه در گذشته، حال و یا آینده - مظنون به فعالیت به اصطلاح "تروریستی" باشد را برای مدتی نامعلوم توقیف و حبس نمایند و این دقیقا به معنای الغاء حق برخورداری "متهم" از دادگاه و وکیل مدافع می باشد. تا آنجا که به این ۱۲۰۰ نفر مربوط می گردد، باید گفت که افراد مذکور نه تنها از حقوق فوق محروم گردیده اند بلکه اساسا حتی هیچ اتهام مشخصی هم از سوی مقامات امنیتی بر علیه آنان ارائه نگردیده است!

آن دسته از کسانی که تا کنون آزاده شده اند چنین گزارش می دهند که مقامات امنیتی این کشور، بدون آنکه حتی مدرک جرم و اتهامی بر علیه آنها در دست داشته باشد، آنان را مورد بازرسی بدنی و ضرب و شتم قرار داده و با چشم بند زدن و بیخوابی دادن به آنها، آنان را به نوعی تحت شکنجه قرار داده اند. یک دیپلمات اروپایی به روزنامه "نیویورک تایمز" گفت که او در میان بازداشت شدگان، فردی از هم ولایتی های خود را دیده بود که با پاهای بسته، در درون یک سلول شیشه ای ضدگلوله به بند کشیده شده بود. در همان حال، رئیس "کمیسیون حقوق بشر" سازمان ملل، نسبت به نقض حقوق بشر از سوی دولت امریکا "شدیدا ابراز نگرانی" نمود. (کارگر انقلابی، ژانویه ۲۰۰۲) و البته به خوبی به خاطر دارید که بوق های تبلیغاتی و رسانه هایی نظیر "مجله نیوزویک"، "کانال خبری فاکس"، "سی ان ان"، "ای بی سی" و "وال استریت ژورنال" در نوامبر ۲۰۰۱ چه بیشرمانه با چه یکپارچگی و اتفاق نظر خاصی علنا از ضرورت و نایز به کارگیری شکنجه توسط دولت جهت تخلیه اطلاعاتی افراد "مظنون" سخن به میان آوردند!

در این میان، سخنگویان دولت در ابتدا با عنوان کردن این مطلب که هیچ یک از بازداشت شدگان از اتباع امریکا نمی باشند، دائما سعی می کردند

که فعالین و حامیان حقوق مدنی در این کشور را آرام نگه دارند. اما پس از ماه مه ۲۰۰۲ و با دستگیری بدون اتهام دو شهروند امریکایی به نامهای "پدیرلا" و "کوثرین" توسط مامورین اف بی آی، این مطلب خاصیت خود را از دست داد و اوضاع تغییر پیدا کرد. (کارگر انقلابی، ماه مه ۲۰۰۲) این دو نفر، که مثل بسیاری دیگر از قربانیان داستان عوامفریبانه "مبارزه با تروریسم"، بدون آنکه اتهام مشخصی به آنان نسبت داده شده باشد به حبس کشیده شده اند، حتی از حق برخورداری از محاکمه در دادگاه و یا آزادی با قید ضمانت نیز، محروم گردیده اند! آنها در سلولهای انفرادی محبوس گردیده و از ملاقات با وکلای خود منع گردیده اند. در رابطه با پرونده "پدیرلا" باید اضافه کرد که خبر دستگیری وی به مدت یک ماه از اذهان عمومی پنهان گردیده بود و این طور به نظر می رسد که انگار او دود شده و به هوا رفته است!

مقامات کاخ سفید جهت توجیه مساله بازداشت و حبس نامعلوم و نامحدود به اصطلاح "دشمنان خودی" ("محرابین امریکایی تبار") - یعنی برای توجیه مطلبی که اساسا مغایر با قانون اساسی امریکا و کنوانسیون ژنو می باشد - انجام این امر را تحت لفافه حفظ امنیت داخلی در زمان جنگ، ضروری قلمداد میکنند. (ای بی سی، اوت ۲۰۰۲)

فعالین و حامیان حقوق مدنی در امریکا چنین مطرح می سازند که اعضاء کابینه دولت بوش بنابه میل و مطابق نیازهاشان، از خود اصل می سازند و قانون می تراشند. تا جائیکه، حتی دادستان های دولت فدرال اعتراف می کنند که: "عملکردهای ما در این حوزه خلاف موازین قانونی و خارج از قلمرو قانون است..." (نیویورک تایمز، اوت ۲۰۰۲)

آن دسته از کسانی که این "امتیاز" (!) را نسبت به دیگران داشته اند که جزء اتباع غیر امریکایی بوده و به "تروریست" متهم شده اند، با محاکمه در یک دادگاه نظامی پشت درهای بسته روبرو

و در دسامبر همان سال او را از کار برکنار می سازند! (کارگر انقلابی، ژوئن ۲۰۰۲)

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که اگر چه پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ما همواره با موجی از برخوردهای مغرضانه نژادی، جنسی و یا مذهبی نسبت به گروه مشخصی از مردم جهان (که غالباً مردان جوان و میان سال عرب زبان مسلمان خاورمیانه و آسیای شرقی را در بر می گیرند) روبرو بوده ایم. اما با قدری دقت در کنه اظهارات، سیاستها و طرح های "امنیتی" اخیر دولت امریکا می توان به ابعاد واقعی و گسترده سناریوی مبارزه با "تروریسم" پی برد.

همانطور که در ابتدای این نوشته بدان اشاره شد، یکی از اهداف ایجاد جو اختناق آمیز و پلیسی در جامعه امریکا (که البته تنها به این کشور نیز محدود نمی باشد و به گونه ای که شاهدیم در حقیقت به یک واقعیت بین المللی مبدل گردیده است) همانا مقابله با موج اعتراضات توده ای ناشی از روند باز توزیع ثروت اجتماعی در این کشور (و در عرصه جهانی) می باشد. روند مزبور که اغلب از آن تحت عنوان "گلوبالیزسیون" یاد می شود طی چند سال اخیر چه در کشورهای پیرامونی و چه در ممالک متروپل کوهی از فقر و محرومیت و نابسامانی اقتصادی-اجتماعی با خود به ارمغان آورده است. درست به موازات همین امر، خیزش ها و حرکت های اعتراضی گسترده و نسبتاً پیگیری در عرصه بین المللی به وجود آمده و یا در حال شکل گیری می باشند که علیرغم همه ضعفها و کمبودهای موجود در آنها، مجموعاً حامل گرایشات متنوع ضدسرمایه داری-ضدامپریالیستی و مبین نوعی همبستگی مبارزاتی بین المللی میان توده های زحمتکش و محروم شمال و جنوب می باشند. بنابراین، بدون آنکه در توصیف مختصات و قابلیت های کنونی این اعتراضات به مبالغه و رویاپروری متوسل شویم؛ باید اذعان نمود که روند "گلوبالیزسیون" که از چندی پیش تحت لوای "نئولیبرالیزم" جهانی به توده های سراسر عالم تحمیل شده است، به این ترتیب با یک نیروی اجتماعی قابل ملاحظه و غیر قابل انکار روبرو گردیده است. نیرویی که اجلاس بلید و پشت پرده ی غول های بی شاخ و دم

بر آن همچنین کامپیوتر و سایر اسناد و مدارک محل کار او را ضبط کرده و به این ترتیب به سایر مدارک و اطلاعات محرمانه و خصوصی او از دیگر موکلین اش، دست درازی کردند. با توجه به پرونده ای که برای این وکیل بخت برگشته ساخته اند، چنانچه وی مجرم شناخته شود، او به چهل سال زندان محکوم خواهد شد! (کارگر انقلابی، ماه مه ۲۰۰۲)

و اما وضعیت کسانی که به "تروریسم" متهم نیستند. با توجه به روند کنونی و به اسناد آنچه که در زیر بدان اشاره خواهد شد، باید گفت که کسانی هم که وصله "تروریسم" به آنها نچسبیده است، از قرار باید قید برخورداری از حقوق و آزادی هایی نظیر "آزادی بیان" را بزنند. برای نمونه میتوان از وضعیت دکتر "سامی الآریان" که به مدت ۱۶ سال به عنوان استاد رشته کامپیوتر در دانشگاه فلوریدای جنوبی مشغول تدریس بوده است، یاد کرد. دکتر "الآریان" چندی قبل، پس از یک مصاحبه تلویزیونی در شبکه "اخبار تلویزیونی فاکس" در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۱، از مقام استادی برکنار گردیده و اخراج شد. لازم به توضیح است که قبل از انجام این مصاحبه، از سوی مسئولین شبکه تلویزیونی مزبور به او گفته شده بود که هدف از این مصاحبه بررسی مساله تبعیض نژادی رسمی و برخورد مغرضانه نسبت به مردهای خاورمیانه ای پس از واقعه ۱۱ سپتامبر می باشد. حال آنکه در جریان این مصاحبه، مجری برنامه او را در ارتباط با مطلبی که وی ۱۴ سال پیش در یک راهپیمایی خیابانی برعلیه دولت اسرائیل عنوان کرده بود، مورد سوال و جواب قرار داده بود. او نیز در جواب به فرد مصاحبه کننده توضیح داده بود که در آن راهپیمایی شعار "مرگ بر اسرائیل" مترادف مرگ بر اشغالگری، مرگ بر آپارتاید و مرگ بر ظلم و ستم، بوده است. و مصاحبه کننده هم بعد از شنیدن این حرف، خطاب به دکتر الآریان گفته بود: "اگر من به جای سازمان سیا بودم شما را همه جا تعقیب می کردم، بیست و چهار ساعته هم این کار را می کردم." (!) خلاصه آنکه در ۲۷ سپتامبر، یعنی درست یک روز پس از انجام مصاحبه کذایی، پروفیسور "الآریان" را تحت عنوان مرخصی اداری مجبور به ترک محل کار می کنند

می باشند! "دیک چی نی"؛ معاون ریاست جمهوری امریکا اعلام نمود که کسانی که در محکمه نظامی محاکمه خواهند شد "استحقاق برخورداری از حقوق تضمین شده ای که یک شهروند امریکا در یک دادگاه معمولی از آن برخوردار می باشد را ندارند." (سی ان ان، اکتبر ۲۰۰۲) و به این ترتیب، آن اصل معروف "یک فرد از نظر قانون همچنان بیگناه محسوب می شود تا وقتی گناه او ثابت گردد"، به سادگی ماستمالی می گردد.

از طرف دیگر، "جان اشکرافت"؛ دادستان کل کشور، سایر دادستان های دولت را به درخواست مجازات مرگ برای "مجرمین" ترغیب می نماید. بطوری که، "که ون مکنه لی"؛ وکیل مدافع ویژه پرونده های محکومیت به مرگ، اظهار می کند که "چنین به نظر می رسد که تلاش زیادی برای عمومی ساختن مجازات مرگ در سطح کل کشور به عمل می آید." (مجله تایم، آوریل ۲۰۰۲) در اکتبر ۲۰۰۱ "اشکرافت" این اختیار را به مراجع امنیتی داد تا بدون هر گونه حکم رسمی، گفتگوها و مکالمات خصوصی بین وکلا و موکلین آنان در بازداشتگاه های دولت فدرال را تحت نظر قرار داده و کنترل نمایند. همچنین، از تاریخ آوریل ۲۰۰۳ به بعد، خصوصی و محرمانه بودن گفتگوی بین بیمار و پزشک، ملغی گردیده و از بین خواهد رفت. لازم به ذکر است که برقراری و تثبیت یک چنین شرایط بی سابقه پلیسی در امریکا، تحت لفاقه اصل به غایت مبهم و متحجرانه ی "تحکیم وحدت میان امریکائیان از طریق تامین ابزار مورد نیاز جهت پیشگیری و ممانعت از رواج تروریسم" که به اصل "وطن پرستی امریکایی" موسوم می شد و در اکتبر ۲۰۰۱ از سوی مجلس سنای امریکا به تصویب رسید، صورت گرفته و توجیه می شود. با توجه به همین مطلب، این روزها کاره جایی رسیده که وکلایی که به اصطلاح از وکلین "نایاب" دفاع می کنند از سوی مراجع سنیتی مورد آزار و اذیت واقع می شوند. به طوری که مثلاً در آوریل همین امسال، وکیل مدافعی به م "لی ین استوارت" به خاطر صحبت هایی که موکل خود داشته- علیرغم اینکه گفتگوهای او با وکل اش کاملاً قانونی و در چارچوب حقوق سمین شده ی قضایی بوده- مورد تعقیب قانونی ار گرفته و بازداشت شد! ماموران امنیتی علاوه

اقتصاد جهانی و سیاستهای ضدکارگری - ضدبشری آنان را به مصاف می طلبد، خیابان ها را پر می کند و در مقابل حرکت های فاشیستی پلیس امنیتی نظام می ایستد. نیرویی که سرمایه های انحصاری بین المللی و دول "منتخب" و خدمت گزار آنان برای سرکوب و منکوب کردن آن با گسیل نمودن هزاران نیروی انتظامی - نظامی و صرف صدها میلیون دلار بودجه اختصاصی، وارد میدان شده اند. به همین اعتبار، می توان چنین نتیجه گرفت که طی سالهای اخیر، مساله چگونگی درهم شکستن و ممانعت از رشد و گسترش این اعتراضات به یک مانع جدی و امری حیاتی برای برنامه ریزان "نظم نوین جهانی" بدل گردیده است. برای ربط این موضوعات به هم، اجازه دهید اصل مطلب را از زبان خود عمده اکره نظام بشنویم. "رابرت زوئلیک"؛ نماینده تجاری دولت امریکا، در همان ماه سپتامبر ۲۰۰۱ می گوید: تروریستها از مقولات و ایده هایی که امریکا نقش پیش کسوتی در آنها را داراست، متفردند... مطمئنا مردم به این خواهند اندیشید که تفکر مشخصی پشت عملکردهای کسانی که برعلیه امریکا و گلوبالیزه شدن سرمایه مالی به خشونت متوسل می شوند، خوابیده است." (نیویورک تایمز، سپتامبر ۲۰۰۱) و یا اینکه "نیویورک دیلی نیوز" مردمی که برعلیه "میزگرد اقتصادی جهانی" دست به اعتراض زدند را "دیوانه" خوانده و خطاب به آنان هشدار می دهد که: شهر نیویورک را با این کارهاتان "تروریزه" نکنید! در حقیقت، اهداف و جهت گیری عمومی جنگ وحشیانه ای که اخیرا از سوی دولت امریکا برعلیه توده های ناراضی در این کشور به راه افتاد و پیش برده می شود، چندی پیش بی پرده و آشکارا از زبان "دی یل واتسن"؛ رئیس جدید "اداره حفاظت اطلاعات" اف بی آی" بیان گردید. او در تاریخ فوریه ۲۰۰۲ در گزارش خود به مجلس سنای امریکا توصیه نمود که در اوضاع فعلی کدام "گروه ها" باید مورد شناسایی و تحت نظر پلیس امنیتی قرار بگیرند. وی در معرفی این "گروه ها" مشخصا از کسانی نام برد که به دکتربین سوسیالیزم انقلابی معتقدند و خود را مدافعان مردم در برابر "اثرات غیرانسانی" نظام سرمایه داری و امپریالیسم می دانند. از جمله این گرایشات، او از "گروه های سوسیالیستی تندرو" و

نیروهای متشکله در جنبش ضدگلوبالیزسیون یاد کرد. در تاریخ ژانویه ۲۰۰۲، "پلیس ویژه ضدتروریستی" به محل سکونت فردی به نام "شرمن آسته ن"؛ میزبان سایت اینترنتی raisthefist.com حمله ور گردیده و نامبرده را بازداشت می نمایند. نیروهای امنیتی همچنین کامپیوتر شخصی و مطالب و نوشته جات سیاسی موجود در منزل شخص مذکور را ضبط و با خود می برند. چندماه بعد، در تاریخ مه ۲۰۰۲، "شرمن" در یک اعتراض خیابانی مشغول فیلمبرداری از صحنه های این حرکت اعتراضی و خشونت های پلیس برعلیه تظاهر کنندگان است که پلیس او را هدف گلوله قرار می دهد. پس از معالجه در بیمارستان، مامورین امنیتی دوربین فیلمبرداری او را - البته بعداز آنکه فیلم داخل دوربین را کاملا پاک کرده و نابود ساخته بودند!- به وی تحویل می دهند. به دنبال آن، نامبرده را به مدت دو هفته در بازداشتگاه دولت فدرال حبس و تحت قوانین جدید ضدتروریستی بازداشت و به جرایم سنگینی محکوم نمودند. در همین جا، باید اضافه کرد که در این میان نه فقط مخالفان و ناراضیان خارج از دستگاه حکومتی بلکه حتی برخی از "خودی ها" هم از بگیر و ببندهای گردانندگان نظام مصون نبوده و گاه مورد مواخذه قرار میگردند. به طوری که مثلا در تاریخ ۴ ژوئن ۲۰۰۲، یک سرهنگ ارتش امریکا به نام "استیو باتلر"، به خاطر آنکه جرج بوش را دلکک خوانده و گفته بود که ای بسا او (یعنی جرج بوش) از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر مطلع بوده ولی مانع از آن نشده است، موقتا از کار برکنار گردید. وی به جرم "بیان اظهارات توهین آمیز برعلیه ریاست جمهوری" (یعنی برپایه اصلی از آئین نامه های انضباطی که تا همین اواخر بیش از چهل سال بود که لغو گردیده بود) هم اکنون در معرض یک سال حبس قرار دارد. (کارگر انقلابی، ژوئن ۲۰۰۲) در تاریخ ۵ ژوئن ۲۰۰۲، این خبر به بیرون درز کرد که فرماندهان نظامی نیروی دریایی امریکا به منظور مطالعه و فراگیری تجارب و تکنیک های "جنگ خیابانی" در شهرک "جنین"، با افسران ارتش اسرائیل دیدار کردند. (The marine corps times, June/02) جالب توجه آنکه این

کار درست زمانی انجام می گیرد که مقامات کاخ سفید رسما وظیفه حفظ و حراست از "امنیت" داخلی شهرهای امریکا را به عنوان یک وظیفه عادی به "گارد ملی" و ارتش این کشور محول می نمایند! نیز آنکه، اندکی پیش از ابلاغ این امر، کنگره امریکا با تصویب یک لایحه "قانونی"، به شخص رئیس جمهور اختیار تام و یک جانبه می دهد که چنانچه لازم ببیند، ارتش این کشور را جهت سرکوب و نابودی افراد و سازمان های داخلی و یا خارجی گسیل نماید. براساس همین قانون، نیز این قدرت به شخص رئیس جمهور تفویض می گردد که (چه قبل و چه بعداز گسیل نیروهای نظامی و یا سلاح برعلیه این یا آن ملت) بدون هرگونه تائیدیه و یا انجام مذاکره از سوی مجلس سنا و کنگره امریکا، با کشور طرف تخاصم، وارد جنگ شود. علاوه براین، از اکتبر ۲۰۰۲، یک ژنرال چهار ستاره مسئولیت فرماندهی کلیه قوای نظامی امریکا در خاک این کشور، را عهده دار خواهد شد. لازم به یادآوری است که این قدرت در طول تاریخ قرن بیستم هرگز مجموعا به یک فرد تفویض نگردیده بود. (تایم، اوت ۲۰۰۲)

تا آنجا که به ماهیت حقیقی واقعه ۱۱ سپتامبر ربط پیدا می کند باید گفت که صرف نظر از اینکه ماهیت و انگیزه واقعی عاملین آن را چه ارزیابی کنیم، درست مثل هر پدیده دیگری در عالم واقعیات، از نتایج و پیامدهای بعدی حاصله از آن چنین می توان نتیجه گرفت که دود شدن و به هوا رفتن کلی تاسیسات و از همه مهمتر مرگ و نیستی چند هزار آدم، برای صاحبان سرمایه و حامیان کاخ سفیدنشین آنان عملا نه یک فاجعه بلکه یک نعمت و نه یک باخت بلکه فرصتی بس مغتنم با خود به ارمغان آورده است. نعمت و فرصت بی بدیای که به گرازهای وحشی و عبوس هیات حاکمه امریکا امکان می دهد تا تحت عنوان بی مسمای "مبارزه با تروریزم" به سرکوب و ارباب توده های مردم چه در داخل و چه در خارج امریکا، بپردازند. نفرت خلق برآنان باد! مرگشان باد!

پولین

سپتامبر ۲۰۰۲



صمد چگونه رشد کرد؟

(نوشته ای از یکی از رفقای او)

به یاد صمد بهرنگی، آموزگار انقلابی، یارزحمتکشان،

در سی و چهارمین سالگرد خاموشی اش!

دیدارها تکرار شد. بیشتر اوقات همدیگر را در کتابفروشی ابن سینای تبریز ملاقات می کردیم و ادامه صحبت‌های خود را درباره کتاب‌های روز معمولاً در قهوه خانه ای در همان نزدیکی‌ها به پایان می بردیم. عقیده داشت که هر کتابی به زحمت خواندنش نمی‌ارزد. زیرا که مطلب برای خواندن بسیار زیاد است و مجال تنگ! و این گفته بعضی‌ها را که گویا همه کتابها به زحمت خواندنشان می‌ارزد، مزخرف می‌خواند. در آن روزها کتاب افسانه ایتالیا اثر مارکسیسم گورکی توسط بهروز از متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده بود. انتشار این کتاب فرصتی بود برای بحث درباره گورکی و مبارزات او. شناخت راه گورکی هر روز شور بیشتری به بحث‌های ما می‌بخشید. ولی باید اذعان داشت که هنوز تا شناخت واقعی نقطه نظرهای فلسفه علمی و مارکسیسم لنینیسم، راه زیادی در پیش داشتیم مشکل اصلی عبارت از عدم دسترسی به منابع و مآخذ بود. دیکتاتوری و خفقان حاکم راه هر گونه شناخت را بر ما بسته بود. دسترسی به کتاب و یا هر منبع دیگر در این مورد، کارآسانی نبود. معهدا حتی مطالعه کتاب‌های مجاز نیز نوعی تعهد نسبت به جامعه در ما به وجود می‌آورد. بعضی از کتابها به طور مصلحتی اجازه انتشار می‌یافتند. با این همه تحلیل واقع بینانه آنها نیز به نتایج آگاه کننده ای می‌انجامید. برای مثال، تا آنجا که به یاد دارم، اولین بحث جدی ما درباره سیاست‌های جهانی، با مطالعه کتاب "زردهای سرخ" آغاز شد.

مبارزانی که در گذشته نقد هستی را در راه خلق بخشیده بودند، در پرورش بهرنگی و تعیین راه او دخالتی نداشتند است؟ آیا بهرنگی آواز خویش را از بلندی‌های مرتبت شهیدان سر نمی‌داد؟ و یا از گرمی خون آنان نفس خویش را گرم نگاه نمی‌داشت؟ به علاوه رخدادهای سیاسی جهان چه تاثیری در شکل گیری جهان بینی بهرنگی داشته اند؟

نگارنده تصور دارد از طریق پاسخ به پرسش‌های بالا می‌توان به ترسیم سیر تاریخی مبارزات خلق‌های ایران کمک رساند و سعی دارد با مددگیری از حافظه، پاسخ سوالات را در خاطرات خویش جستجو کند. شاید از طریق یادآوری خاطرات بتوان به قضاوت‌های او درباره پاره ای از مسایل پی برد و یادها را در خدمت شناخت هرچه بهتر راه وی به کار گرفت.

با این که در خردسالی و به هنگام تحصیل در کلاس ششم ابتدایی با او هم‌کلاس بودم، معهدا دوستی ما در حقیقت از سال ۱۳۴۰ آغاز شد. در کریدور پرازدحام دانشکده ادبیات تبریز، دوست مشترکمان بهروز ما را به همدیگر معرفی کرد. هر دو خندیدیم و دقیقه ای چند روزهای تحصیل در دبستان را به خاطر آوردیم. یاد روزهای تحصیل در دبستان را به خاطر آوردیم. یاد روزهای کودکی و خاطره رقابت بر سر نوشتن انشایی که به شکست من انجامیده بود...

مجموعه آثار قلمی و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی صمدبهرنگی را به عنوان نمونه بارزی از مبارزات خستگی ناپذیر و بی وقفه خلق‌های ایران در سال اخیر تلقی کرده و سعی بر آن داریم تا با تاملی اندک در این تلاشها، به گوشه های ناشناخته ای از جریان مبارزات توده ای کشور خود راه پیدا کنیم. اعتبار و روایی نمونه یاد شده از آنجا ناشی می‌شود که آثار این نویسنده توانا را به هیچوجه نمی‌توان از فعالیت‌های سیاسی وی جدا دانست و قلم در دست وی نه وسیله ای برای نوشتن، بلکه همچون سلاحی است که همیشه و در همه حال قلب استعمارگران را نشانه دارد و جز در راه رهایی خلق‌های ستمدیده مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. پیوند بین زندگی سیاسی و ادبی این مبارزه بزرگ تا آنجاست که می‌توان نوشته های وی را به عنوان اسناد معتبری از مبارزات توده ای کشور ما در دهه گذشته به شمار آورد و با تعمق در این نوشته‌ها به تحلیل اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه آن زمان پرداخت.

با توجه به سکوت و خفقانی که در دهه گذشته بر کشور ما سایه گسترده بود، ندای بهرنگی را می‌توان به آوایی تشبیه کرد که هر از گاه از دل شب بر می‌خیزد و لرزه بر اندام تیرگی‌ها می‌اندازد. تک درختانی که امید به زندگی را در دل شوره زارها می‌رویند. ولی این گفته بدان معنا نیست که بتوان مبارزات بهرنگی و دوستانش را به سان حلقه گسسته ای از سلسله مبارزات پیگیر ملت ایران تصور کرد. آیا جانبازی‌ها و فداکاریهای

اشتغال به کار معلمی در روستاها و تماس مداوم نزدیک با محرومان، به او چیزهای زیادی از واقعیات اجتماعی کشور آموخته بود. از تعریفهایی که می کرد، به نظر می رسید مطالعه شرح حال جلیل محمد قلی زاده نویسنده آذربایجانی که او نیز مدتها به کار معلمی در روستاها مشغول بوده است، در او تاثیر به سزایی داشته است. از دلسوزی ها و مهربانی های این معلم بزرگ در حق شاگردانش یاد می کرد و بی آن که ابراز دارد، خود نیز راه او را می پیمود.

در فاصله روستا تا شهر فرصت مطالعه را از دست نمی داد. با این که محل خدمت او در نزدیکی شهر تبریز قرار داشت، از آمد و رفت روزانه خودداری می کرد تا برای انجام مطالعات خود فرصت بیشتری داشته باشد. عشق به توده های محروم و شوق زندگی با آنان، موجب شده بود تا بتواند به برقراری ارتباط آسان و صمیمی با روستائیان نایل شود. همین امر اقامت در روستا را برای او راحت تر می کرد. حتی به هنگامی که در شهر و در میان دوستان خود بود، از به کار بردن اصطلاحات معمول در روستا و سخن گفتن به لهجه مخصوص روستایی لذت می برد.

اخذ خصلتهای توده ای را می توان به عنوان یکی از دستاوردهای زندگی وی در روستا دانست. در به کار بردن کلمات و جملات ساده برای روستائیان وسواس زیادی به خرج می داد و در این راه توفیق بیشتری به دست آورده بود و روستائیان از این که مثالهای ساده و قابل فهم او را بشنوند لذت می بردند. برای اثبات این گفته می توان به ذکر خاطره ای از زبان بهروز بسنده کرد. بنابه گفته وی یکی از روستائیان که با او صمد دوستی مشترکی داشته است، ضمن صحبتهای خود از این که سخنان بهروز به سادگی حرفهای صمد نیست گله کرده بود. در هر حال، برخوردار از خصلتهای توده ای و نایل به برقراری پیوند نزدیک و صمیمی با توده های محروم به ویژه روستائیان، از خصیصه های بارزی بود که شخصیت صمد را شکل می دادند.

در آذرماه ۱۳۴۳ بعد از یک سال و نیم خدمت در منطقه بلوچستان و شهرستان چاه بهار به

آذربایجان بازگشتم. این بار دوستان بیشتری را در اطراف صمد و بهروز مشاهده کردم. آنان همچنان به انجام مطالعات بیشتر مشغول بودند. ولی واقع بینی و آگاهی از شرایط زندگی در جامعه خود که به برکت زندگی در بین محرومان و پیوند با روستائیان حاصل شده بود، مانع از آن بود که آن دو به دامن محیطهای روشن فکری سقوط کنند، حتی کوششهای بعضی از محافل را نیز که برای کشاندن آن دو به محیطهای روشن فکری انجام می گرفت، عقیم گذاشتند برای نمونه بی مناسبت نیست اشاره شود، وقتی مقالات آنان که به بررسی درباره روستاهای آذربایجان اختصاص داشت، در یکی از نشریات معروف آن زمان به چاپ رسید، مدیر با نفوذ نشریه از آن دو دعوت کرد که جهت آشنایی بیشتر به تهران بیایند و پیشنهاد کرد تا موجبات انتقال آنان را به تهران فراهم آورد. ولی حقیقت آن بود که صمد و بهروز به دور از خلق خود و جدا از توده های محروم و ستمدیده روستاهای آذربایجان به عاشقانی می ماندند که از عشق خود به دور افتاده باشند. این نکته را می توان از نامه های صمد به دوستان و شاگردانش که در طول اقامت چند ماهه وی در تهران نوشته شده است، به وضوح دریافت.

او به تهران آمده بود تا کتاب درسی ویژه ای برای نوآموزان مناطق ترک نشین تهیه نماید و از این طریق کار آموزشی زبان فارسی در مناطق مذکور آسان شود. وی از همان اول در انجام این کار تردید داشت. فکر می کرد می گفت نتیجه کار وی اعمال ستم ملی را آسان می سازد. به همین جهت در هر فرصتی مایل بود از عقاید دوستان خود در این خصوص آگاه شود. یک بار بر سر همین مطلب مرا رو در روی رفیق نابدل (اوختای) قرار داد و خود بدون آنکه دخالتی کند به سنجش نظرات موافق و مخالف پرداخت. و بالاخره وقتی از او خواسته شد که در آموزش حرف "ش" حتما باید از کلمه "شاه" به عنوان کلمه کلید استفاده کند، تصمیم قاطع خود را گرفت و با شوقی که به دیدار مجدد شاگردان خود داشت، تهران را ترک کرد. بعدها نیز هیچگونه اصرار و یا حتی تهدید و ارباب دشمن توانست او را به ادامه کار وادارد.

صمد با تمام وجود خود ستم ملی را که در مورد آذربایجانی ها، کردها و دیگر خلقهای ایران اعمال می شد درک می کرد و از این بابت کینه عمیقی در دل می گرفت ولی هرگز عمق این کینه نمی توانست او را به سوی تمایلات ناسیونالیستی افراطی و یا تجزیه طلبی و جدایی از دیگر خلقهای ایران سوق دهد. به یاد دارم که در بحث بر سر مساله ملیت، هرگز از یادآوری نقش شرایط اجتماعی و سیاسی مشابه و یکسان به عنوان عامل پیوند دهنده افراد یک ملت غافل نمی شد و بر روی این نکته تاکید فراوان داشت.

کوشش در راه شناخت هرچه بیشتر ادب و فرهنگ آذربایجان در حقیقت برای او وسیله ای بود تا شناخت خود را از توده های محروم این دیار کامل تر سازد. به علاوه عقیده داشت که یادآوری فرهنگ و هویتهای اصیل ملی می تواند اعمال و گسترش فرهنگ استعماری موجود را در سرتاسر کشور با مشکلات جدی مواجه سازد. او در این راه مثلها و متلهای عامیانه را همانند یافته های گرانبها گردآوری می کرد. با جدیت فراوان داستانهای شفاهی مردم را از سینه های پر درد روستائیان بر روی کاغذ می ریخت و در کلامی کوتاه، از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد.

روزی که تنها به خاطر گردآوری مجموعه کوچکی از اشعار ترکی^(۱) پای میز محاکمه دادگاه نظامی ایستاده بود، همراه بهروز در کنار پیاده رو خیابان بی صبرانه انتظار پایان جلسه دادگاه را می کشیدیم. دقایقی چند نیز قیافه آگاه و مردانه او را از پشت شیشه پنجره نظاره می کردیم که چشم بر صورت آدمکهای تحت عنوان قضات دوخته بود. ناشر و مدیر چاپخانه ای که نشریه مذکور را به چاپ رسانده بودند و جز متهمان به حساب می آمدند اولین کسانی بودند که پس از پایان جلسه دادگاه را ترک گفتند و ما توانستیم از طریق آنان با خیر شویم که دادگاه رای به تبرئه صمد داده است.

پس از دقایقی چند، خود وی از پله ها پائین آمد. به حرفهای احمقانه بعضی از قضات که در پایان جلسه سعی کرده بودند او را اندرز داده و به سوی

^۱ منظور کتاب پاره پاره است.

زندگی راحت و بی دردسر دعوت نمایند، می خندید و لبخند تمسخر بر لب داشت. گویی از این که مهره های دشمن را اینقدر ابله و ساده بین می دید راضی به نظر می رسید. در حالیکه با لهجه دوست داشتنی روستائیان صحبت می کرد، وضع دادگاه را در جمله ای کوتاه چنین بیان داشت: "نصیحت آداره اسیدور" یعنی اداره پند و اندرز بود!!

آموزش رسم الخط اسلاو، به صمد کمک می کرد تا بتواند از کلیه منابع و کتابهایی که به زبان آذری در آذربایجان شمالی (شوروی) چاپ می شد، بهره گیرد. شناخت هرچه بیشتر تاریخ و فرهنگ آذربایجان عشق او را نسبت به مردم این دیار افزونتر می نمود. هرگز قیافه او را که به هنگام مسافرت به شاهیندر، کوهها و دره های سر راه را از پشت شیشه اتوبوس با نگاه خود نوازش می کرد، فراموش نمی کنم. وقتی متوجه شد که حالت نگاه او نظر مرا جلب کرده است، با حسرت چشم از آلاله های وحشی بیابان برگرفت و در حالیکه آه کوتاهی می کشید اضافه کرد: "راستی آذربایجان ما چقدر زیباست!"

با این همه همچنان که گفته شد، عشق به مردم و فرهنگ آذربایجان نمی توانست صمد را در دام تمایلات ناسیونالیستی افراطی گرفتار کند عرصه پرواز اندیشه های مردمی او گسترده تر از آن بود که تنها به سرنوشت آذربایجان بیندیشد. موارد متعددی را به یاد دارم. به افرادی که سعی می کردند در اثبات برتری زبان آذربایجانی نسبت به زبان فارسی سخن گویند، تذکر می داد که زبان و با فرهنگ هیچ ملتی نمی تواند به زبان و فرهنگ ملت دیگر برتری داشته باشد. حمله وحشیانه نظامیان امریکایی به سرزمین ویتنام و اوج گیری مقاومت مردم آن سامان، بحثهای پراکنده دوستان را رنگ سیاسی بیشتری می بخشید. به منظور بهره گیری بیشتر چاره ای جز تنظیم برنامه جهت طرح مباحث نبود. قرار بر این شد که محفلی مرکب از شش نفر به صورت جلسات هفتگی تشکیل شود. در رابطه با مباحث مطرح شده، رفاقا هر کدام کتابی را می خواندند و خلاصه ای از آن

را به اطلاع دیگران می رساندند. همچنین بدون اطلاع کامل از تجربه مبارزات گذشته، سعی شد تا با شیوه های ابتدایی مخفی کاری آشنایی به عمل آید.

البته در شهر تبریز محفل های دیگری نیز تشکیل می شد و تا آنجا که به اطلاع دارم، صمد در دو محفل از محافل یاد شده شرکت فعالی داشت. هرگز قیافه خون گرفته او را به هنگامی که ترجمه سرود: مجاهدان الجزایری را در آغاز یکی از جلسات قرائت می کرد، فراموش نخواهم کرد. بعدها با تجسم این قیافه مصمم برای من مسلم می شد که او در آن جمع بهتر از هر کس دیگر می توانست سنگینی پرچی را که به دوش گرفته بود، احساس بکند.

در این زمان صمد و بهروز توانستند با جلب موافقت مدیر یکی از روزنامه های محلی (مهد آزادی)، انتشار یکی از شماره های هفتگی آن را تحت عنوان آدینه به عهده بگیرند، انتشار این نشریه هفتگی برخلاف آنچه عده ای تصور می کنند، صرفاً یک اقدام ادبی و یا روزنامه نگاری نبوده است، بلکه گامی بود آگاهانه در جریان یک مبارزه پیش بینی شده و فراهم آوردن مقدمات یک کار تشکیلاتی. درست در جهت تحقق همین هدف، انتشار آدینه موجب گردهم آمدن دوستان جدیدی شد. رفیق نابدل که خود یکی از قیافه هایی بود که در جریان انتشار آدینه در جرگه دوستان صمد درآمده بود، نشریه آدینه را با نقشی که روزنامه پیشاهنگ "ایسکرا" در انقلاب بلشویکی شوروی بازی کرده بود، مقایسه می کرد.

در کار انتشار نشریه آدینه، صمد از هیچگونه فداکاری خودداری نمی کرد، حتی در کار حروف چینی آن شرکت می کرد و از آن طریق با چند نفر از کارگران پیشرو چاپخانه دوستی نزدیکی پیدا کرده بود. همچنین انتشار این روزنامه تأثیر به سزایی در کار پیوند مبارزان آذربایجان با مبارزان دیگر ایالتهای کشور داشته است.

۱۳۵۷

در این زمان انعکاس جهانی خبرهای مربوط به جنگ ویتنام و زخمهای مرهم ناپذیری که

انقلابیون ویتنامی بر پیکر امپریالیسم جهانی وارد می کردند، همچنین دستاوردهای ناشی از موفقیتهای انقلاب مردم کوبا، جملگی سبب شده بود که تاکتیک مبارزه مسلحانه بیش از پیش مورد توجه مبارزان ایرانی قرار گیرد. صمد در سالهای آخر عمر خود به این شیوه از مبارزه توجه خاصی معطوف می داشت به خاطر دارم چندین مورد برای این گفته تأکید کرده بود که "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست نگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهنگرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد."

جنبش ملاآواره در کردستان نظر او را به خود جلب کرده بود و با شور و شوق خبرهای آن را تعقیب می کرد. در این مورد به یاد دارم در کنار خیابان فردوسی تهران بی صبرانه حرف دوستی را که درباره اصول مبارزه صحبت می کرد، قطع نمود و گفت: "مبارزه اصولی همانی است که کردها در کردستان شروع کرده اند" البته این گفته ها و این گونه توجه به شیوه مبارزه مسلحانه نمی تواند بدان معنا باشد که صمد از اهمیت دیگر شیوه های مبارزاتی غافل بوده است چه، کوششهای وی در زمینه مبارزه سیاسی به هیچوجه نمی تواند مورد انکار قرار گیرد. تحولات سیاسی داخلی و خارجی اتخاذ راه قاطع تری را در مبارزه علیه استبداد داخلی و استثمار جهانی ایجاب می کرد و صمد در این راه درصدد پیوند با چهره های انقلابی راستین بود و بر مسافرتهای خود افزوده بود. خردادماه در تبریز از هم جدا شدیم، با این قرار که در شهریور ماه همدیگر را در تهران ملاقات خواهیم کرد. نبودن صمد بر سرقرار برای من تعجب انگیز بود و فردای آن روز فهمیدم که او دیگر نخواهد آمد.

اینک او تبدیل به ستاره درخشانی در آسمان پرستاره ایران عزیز شده، ستاره ای که سالهای سال در شبهای تاریک، راهنمای رهروان حقیقت خواهد بود.

“سلاحهای کشتار دسته جمعی”، چه کسی آنها را به صدام فروخت؟

دولت امریکا در شرایطی که اقتصاد جهانی با توجه به کاهش رشد یابنده نرخ تولید با بحران مواجه است -مثلا ژاپن یک دهه است که در چنبره این بحران دست و پا می زند و در امریکا این بحران باعث ورشکستگی انحصارات بزرگی مانند انرون (ENRON) و ورلد کام (WORLD COM) و غیره گشته- در تدارک جنگی دیگر در منطقه خاورمیانه می باشد.

هدف امریکا از این جنگ بسط و گسترش و تحکیم سلطه خود به مثابه امپریالیسم متفوق، از طریق کنترل هرچه بیشتر منابع طبیعی در خاورمیانه (نفت و گاز) و سرکوب خلقهای این منطقه است تا در عین پیشبرد مسائلی که بعداز جنگ خلیج نیمه کاره مانده بودند (گسترش حضور مستقیم و دائمی نظامی در منطقه) پاسخی برای اقتصاد بیمار خود بیابد. امپریالیسم امریکا این هدف را در چارچوب “جنگ برعلیه تروریسم” که در واقع دست آویزی برای پاسخگویی به نیازهای سلطه گرانه و جنگ طلبانه خود می باشد به پیش می برد.

امپریالیسم امریکا در جهت اجرای برنامه جنگی اش برعلیه “تروریسم”، که در واقع سالها قبل از یازدهم سپتامبر در تدارک آن بود، امروز بر شدت حملات خود بر عراق افزوده است. در این مورد بهانه امریکا آن است که دولت صدام حسین “در حال ساختن یا بدست آوردن سلاحهای کشتار دسته جمعی است” و این را هزاران بار از طریق رسانه هایش که نقش عظیمی در شکل دادن به افکار عمومی امریکا بازی می کنند، تکرار می نماید.

در تاریخ ۱۲ سپتامبر سال جاری (۲۰۰۲) جورج دبلیو بوش با صلاح دید سیاست مداران کارکشته ای چون کسینجر، اسکوکرافت، جیمز بیکر و غیره به سازمان ملل رفت تا دیگر نمایندگان بورژوازی را در مورد ضرورت جنگ با عراق “متقاعد” نماید. او در نطق خود در باب “دشمنی” صدام

حسین که به گفته وی جهان را تهدید می کند، اظهار داشت که: “باید در مقابل این خطر بزرگ و رشد یابنده ایستاد” و از آنجائی که دلیل محکم و مدرکی در اثبات سخنان خود نداشت اضافه نمود که: “تنها ما موقعی می توانیم به طور کامل مطمئن شویم که صدام حسین دارای سلاح هسته ای است یا نه که خدای نکرده آن را به کار گیرد”. البته دولت امریکا تلاش مذبوحانه ای به خرج می دهد تا طبقه کارگر و خلق های جهان “فراموش” کنند که امپریالیسم امریکا خود در تولید سلاح های مرگبار دسته جمعی در جهان دارای مقام اول می باشد و در واقع خود اولین کشوری است که از آنها واقعا استفاده کرده است. از طرف دیگر و مهمتر از همه موضوعی است که در این مقاله هم مورد برخورد قرار خواهد گرفت و آن اینکه اگر دولتهایی مانند صدام به این گونه سلاح ها دسترسی پیدا کرده اند، در حقیقت آن ها را از زرادخانه تسلیحاتی خود امریکا و دیگر یاران قدرتمندش تحویل گرفته اند و بدون مجوز و تأیید آن ها هم آن ها را به کار نمی گیرند.

حاکمین امریکا در پی تحقق استراتژی جنگ افروزی شان و به منظور شدت دادن به حملات خود برعلیه عراق دائما روی این موضوع تکیه می کنند که رژیم صدام حسین در جنگ ایران و عراق از سلاح های سمی و شیمیایی استفاده کرده است. ولی آیا به راستی این واقعیت باعث شده است که باصطلاح وجدان حاکمین امریکا برآشفته گشته و آنها درصدد تنبیه صدام برآیند؟ در پاسخ به این موضوع بهتر است به مقاله ای رجوع کنیم که در تاریخ ۱۷ اگوست ۲۰۰۲ در روزنامه نیویورک تایمز به چاپ رسید. در سر تیتر این مقاله آمده است: “افسران ارتش امریکا می گویند که امریکا علیرغم استفاده عراق از گاز (منظور گازهای سمی است) در جنگ ایران و عراق به این کشور کمک کرد.” و نویسنده مطرح می کند که: “در عراق طرح و برنامه محرمانه (محرمانه امریکا و عراق) همچنان در جریان بود و این در

حالی بود که پرزیدنت ریگان و دیگر مقامات بالای دولت اش از جمله جورج شولنس (وزیر امور خارجه)، فرانک کارلوچی (وزیر دفاع) و ژنرال کولین پاول (وزیر مشاور امنیت ملی) در آن زمان در سطح عمومی ظاهرا استفاده از گازهای سمی را از طرف عراق محکوم می کردند. در ادامه مقاله مذکور آمده است که: “مدتهاست که این امر که ایالات متحده امریکا طرح ها و کمکهای اطلاعاتی در اختیار دولت صدام می گذاشته، آشکار گردیده است”. در همین مقاله مطالب دیگری نیز وجود دارد که ادعاهای دولت کنونی امریکا را نقش بر آب ساخته و نشان می دهد که دلایلی که آنها برای توجیه جنگ برعلیه عراق عنوان میکنند دروغ هایی بیش نیستند. نیویورک تایمز می نویسد: “افسران ارتش امریکا گفتند که رئیس جمهور، ریگان و معاون ریاست جمهوری جورج بوش و دیگر مقامات بالارتره دولت ریگان هرگز حمایت خود را از برنامه بسیار محرمانه ای که طی آن طرح های تکنیکی (بخوان سلاحهای شیمیایی) در اختیار دولت عراق گذاشته شد، دریغ نکردند” همانطور که می دانیم این سلاح های شیمیایی را دولت ضدخلقی صدام برعلیه خلق کرد به کار برد و در شهر حلبچه جنایتهای تکان دهنده آفرید. در همین رابطه یک افسر ارشد و عالی مقام سازمان ضداطلاعات ارتش به نام کلونل والتر پی لنک ضمن آنکه می گوید “سازمان ضداطلاعات ارتش هرگز استفاده از مواد شیمیایی برعلیه شهروندان را قبول نمی کرد” تأیید می کند که از نظر آنان “استفاده از آن مواد برعلیه اهداف نظامی امری اجتناب ناپذیر بود” و از قول یک افسر کار کشته دیگر که در آن زمان درگیر اجرای طرح محرمانه بین امریکا و عراق بود آمده است که: “پنتاگون از بکار بردن سلاح شیمیایی توسط عراق نگران نبود چون وقتی مساله درگیری و کشتن مطرح است چه فرق می کند که این کشتن با سلاح شیمیایی - فسجن (Phosgene) صورت بگیرد یا با گلوله. سلاح شیمیایی هم یک ابزار جنگی است”

گزارش‌های سنا در مورد آن مواد میکروبی سمی که شرکت‌های امریکایی به عراق صادر کرده اند، گفته می‌شود که: "آن مواد بیولوژیکی ضعیف و رقیق نگردیده بودند و قادر به باز تولید خود یا تولید مثل بودند" و در ادامه اضافه می‌کند که: "بعدها متوجه شدیم میکروب‌هایی که به عراق صادر کرده بودیم، دقیقاً مثل همان‌هایی بودند که بعداً بازرسان سازمان ملل کشف و از زرادخانه‌های عراق بیرون آوردند و آنها را از بین بردند."

همه واقعیاتی که در فوق روی آن‌ها تکیه شد بیانگر آنند که دلایل امپریالیست‌های امریکایی برای آغاز جنگ با عراق تبلیغات پوچ می‌باشند.

خلقه‌های خاورمیانه به خوبی از ماهیت ستم‌گرانه امریکا و سگ‌های زنجیرش در کشور‌های خود آگاهند و سیاست‌های جنگ‌افروزان کنونی امپریالیسم باعث شناخت بیشتر آنان از خصلت جنگ طلبانه امپریالیسم شده و مقاومت آنها برعلیه نظام گنبدیده سرمایه‌داری را افزایش خواهد داد.

غلام

همانطور که اظهارات فوق نشان می‌دهند این خود تأییدی بر ماهیت امپریالیستی جنگ ایران و عراق و کنترل آن توسط امپریالیست‌هاست.

در افشای تبلیغات دروغین دولت کنونی امریکا که در راس آن کسانی چون جورج بوش و دیک چینی قرار دارند- و یا آن‌طور که امروز گفته می‌شود الیگارش‌های نفتی حکمروایی می‌کنند- و مدعی‌اند که جنگ با عراق به این دلیل برای امریکا لازم است که دیکتاتور حاکم برعراق سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی در اختیار دارد و یا صدام از تروریسم حمایت می‌کند و غیره بهتر است به گزارشات سناي امریکا به تاریخ‌های ۲۵ می ۱۹۹۴ نیز توجه نمائیم. طبق این گزارش‌ها شرکت‌های خصوصی امریکا با داشتن جواز صادرات از طرف وزارت بازرگانی امریکا در دهه هشتاد چند نمونه از مواد بیولوژیکی میکروبی را به عراق صادر کرده‌اند. در میان آن مواد میکروبی که امریکا به عراق صادر کرد، میکروب سیاه زخم Anthrax که دولت امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر دائماً در مورد آن به مردم هشدار می‌دهد و همچنین یک میکروب باکتریایی سمی به نام ستریدیوم باتولینیم (Clostridium Botulinum) قرار دارد. در

به این ترتیب دروغین بودن به اصطلاح نگرانی‌هایی که جورج دبلیو بوش در مورد استفاده صدام از سلاح شیمیایی مطرح می‌کند خود را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که اظهار نگرانی کنونی آنان در مورد استفاده از سلاح شیمیایی توسط صدام صرفاً برای فریب افکار عمومی عنوان می‌شود. آنها سلاح‌های مرگبار دسته‌جمعی را خود را در اختیار صدام حسین قرار داده‌اند و او نیز از این سلاح‌ها برعلیه خاق دلاور کرد استفاده کرده است. اگر جورج بوش و دیگر مقامات دولت امریکا واقعا برعلیه به کارگیری چنان سلاح‌هایی بودند در همان زمان اقدام می‌نمودند نه اینکه اکنون از آن بهانه‌ای برای توجیه استراتژی جنگی خود درست نمایند.

در مقاله یاد شده این مطلب نیز عنوان شده است که امریکا در طول جنگ ایران و عراق به هر دو طرف کمک می‌کرد. البته در ژانویه سال ۸۷ نیز همین روزنامه اطلاع داده بود که "سازمان‌های ضداطلاعاتی امریکا عمداً در سال‌های آخر جنگ اطلاعات غیردقیق در اختیار ایران و عراق قرار می‌دادند" و این بدان خاطر بود که "هیچکدام از طرفین درگیر جنگ برنده نشوند" که البته

پیام فدایی و خوانندگان

آلمان - دویسبورگ

ع-ق

با درودهای انقلابی! نامه شما را دریافت کردیم. ضمن تشکر به اطلاعات می‌رسانیم که برای اشتراک نشریه می‌توانید معادل ۱۰ پوند انگلیس را به صورت حواله بانکی و یا چک به حساب بانکی نشریه که در صفحه آخر "پیام فدایی" درج شده واریز و یا به آدرس صندوق پستی سازمان بفرستید. در مورد نویسنده مقاله "جنگ صلیبی جدید..." در صورت دسترسی به اطلاعات بیشتر حتماً آن را برای شما ارسال خواهیم کرد. پیروز باشید.

هامبورگ

ر-...

با درودهای انقلابی! ۵۰ یورو وجه ارسالی توسط رف- دریافت شد. موفق باشید.

امریکا

ر-غ

با درودهای انقلابی! نامه‌ها و مطالب ارسالی رسید. به امید همکاری بیشتر برایتان آرزوی موفقیت می‌کنیم.

منتشر شد:

"راز" مرگ صمد...!!

(چگونه ارتجاع، مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است)

اشرف دهقانی

برای تهیه این کتاب می‌توانید با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

BM BOX 5051, LONODN, WC1N 3XX, ENGLND

I.S.F.G, BOX 12141, 40242, GOTEBOG, SWEDEN

ipfg@hotmail.com

یک روستا در کلمبیا در میان آتش باری

مطلب زیر، یک گزارش تحقیقی در مورد نقش و مشارکت مستقیم انحصارات امپریالیستی و ارتش آمریکا در سرکوب نیروهای انقلابی و خلقهای مبارز کلمبیا است که ما برای اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" به چاپ آن مبادرت می‌ورزیم. این مطلب در ماه مارس امسال در روزنامه "لس آنجلس تایمز" به چاپ رسیده است.

مردم سنتو دومینگو در حین برپایی جشنی با مرگ روبرو شدند. در یک روز آفتابی دسامبر سال ۱۹۹۸، هنگامیکه مردم روستای سنتو دومینگو جهت برپایی جشنی در کرونه جمع شده بودند، در جنگلی در نزدیکی روستا جنگ بین چریکهای چپ گرا و ارتش (عامل اصلی ابقاء سلطه امپریالیسم-مترجم) کلمبیا در گرفت.

روستائیان صدای یک هلیکوپتر نظامی را که بر آسمان روستایشان پرواز می‌کرد، شنیدند. چند ثانیه بعد روستا توسط بمبی به آتش کشیده شد و اکثر کلبه های حصری روستائیان در آتش سوخت. در جریان این بمباران، دو کودک قبل از اینکه صبحانه ای را که مادر بزرگشان برایشان تهیه می‌دید بخورند کشته شدند. بدن پدری قطعه قطعه گردید. مادری که بچه شیرخواره سه ماهه اش را در بغل داشت، سرش تماما از بدنش جدا گردید. جمعا در اثر این بمباران، ۱۱ مرد و زن و هفت کودک در آن روز آفتابی سیزدهم دسامبر ۱۹۹۸ جان سپردند.

ظاهرا به نظر می‌آید که این حمله هوایی، بخش دیگری از جنگ داخلی طولانی مدت کلمبیا می‌باشد که شاید تنها به دلیل کشته شدن هفت کودک در آن جلب نظر کرده باشد. اما طبق اسناد دادگاه نظامی کلمبیا، بمباران روستای سنتو دومینگو به حمایت دولت آمریکا و دخالت دو شرکت خصوصی امریکایی طرح ریزی و به اجرا درآمد.

ظاهرا هیچ چیزی که نشان دهد که دولت آمریکا و شرکتهای امریکایی درگیر در عملیات می‌دانستند که همکاری و دخالتشان در عملیات به نابودی روستا انجامید در دست نیست. ولی بعد از سه سال هیچ کسی مسئول کشته شدن ۱۴ انسان و نابودی روستا شناخته نشده است.

دادستان غیرنظامی، خدمه یک هلیکوپتر نظامی نیروی هوایی کلمبیا را متهم به انداختن بمب خوشه ای ساخت آمریکا، به روستا به جهت کمک به سربازان ارتش کلمبیا که درگیر زد و خورد با چریکها در جنگل نزدیک سنتو دومینگو بودند می‌سازد. ولی ارتش کلمبیا می‌گوید چریکها یک اتومبیل که در آن بمب کار گذاشته بودند را در روستا منفجر کردند.

در پیگیری قضایی آنچه در سیزدهم دسامبر ۱۹۹۸ در سنتو دومینگو اتفاق روشن شد که ادعای آمریکا نیز مبنی بر "کمک" به ارتش در این زمینه اثر بخش نبوده است. تحقیق لوس آنجلس تایمز زمانی که دولت آمریکا تدارک درگیر شدن بیشتر در این جنگ را می‌بیند پرده از تصویر واقعی جنگ در کلمبیا بر می‌دارد. براساس یک نوار ویدئویی که به عنوان سند به دادگاه نظامی کلمبیا ارائه داده شده و همچنین مصاحبه با بیشتر از یک دوجین افسران ارتش و شاهدین و متخصصین، این نتایج به دست آمده است.

۱. نبرد (منظور نبرد چریکها با ارتش - مترجم) در نزدیکی سنتو دومینگو زمانی شروع شد که یک هواپیمای گشت زنی متعلق به دولت آمریکا که منطقه را گشت می‌زد، یک هواپیمای باربری را که مطمئن هم نبودند اسلحه برای چریکها حمل می‌کند هدف قرار داد.

همین هواپیما با این اقدام خود ممکن است از قوانینی که دولت آمریکا در حدود کار خود جهت مبارزه بر علیه مواد مخدر تعیین کرده تخلف کرده باشد.

۲. شرکت نفتی آکسیدنتال Occidental که مرکزش در شهر لوس آنجلس می‌باشد و در ۳۰ مایلی سنتو دومینگو صاحب یک مجتمع نفتی است در انجام عملیاتی که به کشته شدن هفت کودک و ۱۱ زن و مرد و نابودی یک روستا گردید شرکت داشت. (ال گور Algore معاون رئیس جمهوری آمریکا در زمان کلینتون و کاندیدای رئیس جمهور از جانب حزب دمکرات در انتخابات گذشته سهام دار این شرکت می‌باشد-مترجم) آکسیدنتال به طور مستقیم یا از طریق پیمانکار (Contractor) در نقل و انتقال سربازان ارتش کلمبیا شرکت داشت و امکانات دیگری از جمله محل طراحی عملیات، بنزین برای هواپیماهای نظامی کلمبیا از جمله سوخت هلیکوپتری که از آن برای انداختن بمب در سنتو دومینگو استفاده گردید را برای ارتش کلمبیا مهیا می‌ساخت.

۳. شرکت ایراسکن (Air Scan INC) یک شرکت خصوصی امریکایی که صاحبان آن کوماندوهای بازنشسته نیروی هوایی آمریکا می‌باشند، عملیات شناسایی مناطق اطراف سنتو دومینگو را طراحی و با استفاده از یک هواپیمای بسیار پیشرفته (Hightech) این کار را به انجام رساندند.

۴. برخلاف "قوانین" دولت آمریکا (در مورد کلمبیا-مترجم) ارتش آمریکا، خلبانی را که متهم به انداختن بمب می‌باشد تعلیم داده است. این عمل ارتش آمریکا حتی بعد از اینکه دادستان کلمبیا بر علیه این خلبان به جرم قتل رای داده، ادامه یافته است.

مقامات شرکت ایراسکن دخالت خود در عملیات بمب باران را تکذیب می‌کنند و می‌گویند هواپیمای آنها تنها برای گشت زنی (نگهبانی) از لوله نفتی آکسیدنتال پترولیوم(شرکت نفتی آکسیدنتال) استفاده شده و عمل آنها غیر قانونی نبوده است.

مقامات آکسیدنتال می گویند به طور روتین وسایل و امکانات غیر کشنده جهت عملیات نظامی در شمال شرقی کلمبیا را در اختیار ارتش کلمبیا قرار می دهند اما نقش خود در بمب باران سنتودومینگو را نه تکذیب و نه قبول می کنند.

گذشته از هر چیز، وقایع دسامبر ۱۹۹۸ سنتودومینگو بسیاری از موضوعات را روشن می کند و به ما می گوید که دخالت امریکا در جنگ در کلمبیا برای مردم امریکا مشکلات زیادی به بار خواهد آورد. تا کنون حضور و دخالت امریکا در کلمبیا قرار بود سیاه و سفید باشد. دولت امریکا تسلیحات و امکانات نظامی و امور تربیتی و آموزشی در اختیار ارتش کلمبیا قرار می داد تا ارتش، مزارع کوکائین را نابود کند و از ورود مواد غذایی که ایستگاه آخر آنها خیابانهای شهرهای امریکا می باشد، جلوگیری کند. اما چون چریکهای چپ گرا به طور فزاینده ای نیازهای مالی خود را از کنترل مواد مخدر تامین می کنند، پس بنابراین جنگ بر علیه کارتلهای مواد مخدر و چریکهای چپ گرا هم تنیده شده است. امپریالیسم امریکا در توجیه دخالتها و عملیات نظامی ضد خلقی اش در کلمبیا بر علیه توده های تحت ستم این کشور و سازمانهای انقلابی همواره کوشیده است تا سرکوب مردم کلمبیا را زیر پوشش به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر توجیه کند. و از زمانیکه پروسه صلح در فوریه ۲۰۰۱ به شکست انجامید، چریکها عملیات و حملات خود را علیه تاسیسات اقتصادی کشور از جمله لوله ای که نفت شرکت آکسیدنتال را به بازار انتقال می دهد افزایش داده و جنگ هر چه بیشتر به صنایع خصوصی نزدیک شده است.

قرار است که بریگارد ارتش کلمبیا که بر عملیات سنتو دومینگو نظارت داشت تعلیمات پیچیده و امکانات تسلیحاتی پیشرفته ای را دریافت کند که بخشی از ۹۸ میلیون دلاری است که قرار است دولت بوش جهت حفاظت از تاسیسات نفتی منطقه در اختیار ارتش کلمبیا قرار دهد. واقعه سنتو دومینگو که در آن هفت کودک جان دادند و عدم تمایل به علاقه دولت امریکا در پیگیری آن واقعه، دو رویی سیاست امریکا در به اصطلاح

مجبور کردن دولت کلمبیا در احترام به حقوق بشر را نشان می دهد.

سنا توری پاتریک، لیهی (Patrick J Lehy) شروطی را به مجلس سنا پیشنهاد کرد که طبق آن هر گروهی در کلمبیا که متهم به تجاوز به حقوق بشر شده از کمک های امریکا بی بهره شود.

سنا توری پاتریک می گوید سه سال از واقعه بمب باران روستای سنتو دو مینگو که به مرگ ۱۸ انسان انجامید گذشته ولی هنوز نه کسی در این مورد دستگیر شده و نه کسی به چیزی محکوم گردیده است زیرا ارتش کلمبیا تلاش کرده برای جنایت سرپوش بگذارد.

شاید مهمترین چیز برای ۲۰۰ انسانی که در روستای سنتو دو مینگو زندگی می کنند این بوده که در خلال جنگ طولانی مدت کلمبیا آنها از عواقب جنگ مصون بودند ولی از ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸ دیگر چنین نیست.

در اوائل سال جاری شاهد اصلی یا کلیدی که بر علیه ارتش کلمبیا درباره واقعه سنتو دومینگو شهادت می داد توسط شبه نظامیان راستگرا به قتل رسید. "مارگریتا تیلانو Margarita Tilano" یک مادر بزرگ ۴۴ ساله مقیم سنتو دو مینگو که دخترانش در آن واقعه کشته شدند می گوید ما به چیزی جز برقراری عدالت راضی نیستیم.

ادعاهای امریکا

طبق اسنادی که لوس آنجلس تایمز به دست آورده در تاریخ هفتم دسامبر ۱۹۹۸ ضد اطلاعات ارتش کلمبیا مکالمه بی سیمی دو فرمانده ارتش انقلابی خلق کلمبیا (FARC) که با استفاده از کدهای محرمانه صحبت می کردند را به دست آوردند. افسران ارتش کلمبیا ادعا می کنند که برداشت آنها از آن گفتگو این بود که فرماندهی عالی FARC یک هواپیمای کوچک حامل اسلحه را در حوالی روستای سنتو دو مینگو تخلیه خواهند کرد. آنها مدعی هستند در ازای اسلحه ها فرماندهان منطقه سنتو دو مینگو FARC ۲۲۰۰ پوند کوکائین را که اعضای ارتش خلق به دست آورده بودند، تحویل خواهند داد.

آنچه که این عملیات را برای ارتش کلمبیا بسیار مهم کرده بود این بود که هرس برسینیو (German Bercino) یکی از فرماندهان ارشد FARC در منطقه حضور داشت تا بر حمل و نقل و تخلیه سلاحها نظارت داشته باشد. برسینیو که با نام گرانوبلز (Groniobles) معروف است برادر فرمانده نظامی FARC که فرماندهی چابک و کاردان است می باشد. دو ماه بعد از واقعه سنتو دو مینگو برسینیو دستور گروگان گرفتن سه امریکایی را داده است.

از آنجائیکه در گزارشی آمده که مواد مخدر در عوض اسلحه داده می شود ارتش کلمبیا از امریکا تقاضای هواپیمای P-3 که معمولا برای تعقیب پروازهایی که به طور قاچاق مواد مخدر حمل می کنند استفاده می شود را کرد.

در روز دوازدهم دسامبر ۱۹۹۸ بر طبق اسناد دادگاه، یک هواپیمای P-3 مملو از وسایل پیشرفته شناسایی یک هواپیمای سسنای ۲۰۶ را شناسایی کرد که به سمت سنتو دو مینگو در حال پرواز بود. سسنا در شمال روستای سنتو دو مینگو فرود آمد و مردانی که لباس شخصی به تن داشتند به سمت هواپیما دویدند و شروع به تخلیه جعبه های از داخل هواپیما کردند. و بعد از ۵ دقیقه هواپیما دوباره پرواز کرد. به گروهی از سربازان برگارد هجدهم دستور داده شد تا گرانوبلز را در آن منطقه تعقیب کنند و هم زمان نیروی هوایی سسنا را مجبور به فرود آمدن کرد. هیچ مواد مخدري در سسنا به دست نیامد، حتی بعد از اینکه دادستانی آزمایشاتی را در داخل هواپیما جهت تشخیص ذرات میکروسکوپی مواد مخدر یا کوکائین انجام داد. در یک سند برج کنترل نیروی هوایی کلمبیا که روی نوار ضبط شده گفته می شود که ۱۱ عملیات جهت جلوگیری از تحویل اسلحه ما صورت گرفت و هیچ صحبتی از وجود مواد مخدر به میان نیست در این نوار هر چند که تا به حال کسی نتوانسته ثابت کند که اصلا مواد مخدري در آن عملیات چریکها وجود داشته اما مقامات سفارت امریکا در کلمبیا می گویند علیرغم اینکه قوانین امریکا در زمینه حضور نظامی امریکا در کلمبیا به مبارزه بر علیه مواد مخدر

محدود است. آنها به عملیاتی که به کشته شدن هفت کودک و ۱۱ زن و مرد و عملاً نابودی روستا گردید کمک کرده اند. آنها می گویند هواپیما از منطقه ای که مواد مخدر در آن جا تولید می شود پرواز کرد و می گویند دلیلی که مواد مخدر در آن هواپیما بار زده نشد این است که خلبان تشخیص داده بود که هواپیما زیر نظر و مورد تعقیب می باشد.

عملیات تعقیب گرانوبلز خیلی وخیم تر از آب درآمد. هلیکوپترهایی که ۷۰ سرباز شرکت دراگون را به محل انتقال می دادند، هنگام فرود آمدن مورد حمله جسورانه چریکها واقع شدند و هنگامیکه سربازان جواب گلوله چریکها را دادند در حین عبور از روی پلی که در ۷۰۰ یاردی شمال سنتو دومینگو بود یک سرباز کشته و چهار سرباز دیگر زخمی گردیدند.

لوتننت گیرمواولیا به عنوان شاهد در دادگاه ارتش گفت: "از رادیو صدای فرمانده عملیات راشنیدیم که از ترس فریاد می زد دارند ما را می کشند و هر ساعت که می گذشت نبرد سنگین تر و پر رگبارتر می گردید.

نقش دو شرکت خصوصی امریکا آکسی و ایر اسکن

طبق اسناد دادگاه نظامی، فرماندهان ارتش که بسیار نگران نتیجه عملیات بودند در ساعت ۹ صبح روز بعد در اتاق کوچکی که متعلق به آکسید نتال پترولیوم بود گرد آمدند تا نقشه نجات سربازان شرکت دراگون را بریزند. عمل گروههایی فرماندهان مجتمع نفتی آکسیدنتال پترولیوم به نام کانو لیمون در ۳۰ مایلی شمال سنتو دو مینگو بود.

آکسیدنتال مدتهاست در کلمبیا فعال می باشد. این شرکت در سال ۱۹۸۳ یک میدان یک میلیارد بشکه ای نفت در کلمبیا کشف کرد. جهت استخراج این نفت شرکت نفتی آکسیدنتال همراه با یک شرکت اسپانیایی که به عنوان واسطه عمل می کرد با شرکت کلمبیایی "اکوپترول" در یک شراکت ۵۰-۵۰ وارد عمل شدند. آکسیدنتال برای استخراج نفت وارد جنگ داخلی کلمبیا شد

که در آن زمان یک دهه عمر داشت و دو ارتش چریکی یکی به نام FARC و دیگری که کوچکتر می باشد به نام ELN در آن شرکت دارند. هر دوی این نیروها FARC و ELN اکسیدنتال پترولیوم و کارکنان آن و همچنین لوله نفتی آن را هدف قرار داده اند. از سال ۱۹۸۵ این دو نیرو ۹۰۰ حمله به این لوله نفتی سازمان داده اند.

برای جلوگیری از حملات، آکسی تصمیم گرفت وارد عمل غیرعادی یعنی حمایت از یک ارتش خارجی به منظور تقویت آن ارتش در جنگ برعلیه چریکها شود. در این راستا کمکهای آکسی به بریگارد هجدهم ارتش به نپال به حدی رسید که مقامات این شرکت نفتی می گویند آن ها فرماندهان این واحد می باشند. کمکهای شرکت نفتی آکسیدنتال و شرکت پیمانی که با این شرکت قرارداد دارند شامل نقل و انتقالات سربازان، هلیکوپتر و همچنین تامین سوخت هواپیما، یونیفرم، اتوموبیل، و موتورسیکلت و کمک های مالی به سربازان برای تقویت روحیه آنها می شد. خود مقامات آکسیدنتال و کوماندوهای ارتش این کمک ها را تأیید می کنند.

به گفته یک مقام شرکت نفتی آکسیدنتال این شرکت در یک قلم سالی ۱۵۰ هزار دلار به شکل نقدی به ارتش کلمبیا کمک می کرد. همین مقام می گوید مجموعاً کمکهای این شرکت در فرم نقد و کمک های دیگر به ۷۵۰ هزار دلار در سال می رسد. ولی آکسی پافشاری می کند که کمکهای آن به ارتش برای تسلیحات نبوده است. اما صرفنظر از این ادعا، واقعیت این است که در نتیجه کمکهای آکسی، ارتش کلمبیا توانمندی مالی بیشتری دارد تا با چریکها در ایالت آدوکا که سنتو دومینگو نیز در آن قرار دارد بجنگد تا حفاظت و امنیت لوله نفتی آکسیدنتال تامین گردد. از سوی دیگر بریگارد هجدهم که لطف شرکت نفتی امریکایی آکسیدنتال نصیبش شده متهم به سوءاستفاده های زیادی از جمله همکاری با شبه نظامیان در گروگان گرفتن و به قتل رساندن توده مردمی شد که از چریکها حمایت می کنند. به طور مثال همکاری در قتل انجل ریورو که شاهد اصلی برعلیه ارتش در واقعه سنتو دومینگو بود و توسط شبه نظامیان به قتل رسید. گروههای حقوق بشری در مورد قتل انجل

می گویند قاتلین در یک پست بازرسی در یک جاده که مسئولیت بازرسی آن با بریگارد هجدهم بود گذشته ولی مقامات بریگارد آن را تکذیب می کند.

رابین کرک یک کارشناس حقوق بشر در امور کلمبیا می گوید: "ما مشکلات زیادی با ارتش در ایالت آروکا در زمینه پایمال کردن حقوق بشر و همکاری با شبه نظامیان داشته ایم". شرکت نفتی آکسیدنتال برای افسران ارتش کلمبیا کلاسهای درس حقوق بشر برگزار می کند و کارکنان این شرکت موظفند به ترم های بین المللی احترام بگذارند. ولی همین شرکت آکسیدنتال که ادعا می کند درس حقوق بشر به افسران ارتش کلمبیا می دهد، مانع تحقیقات مستقل در زمینه کارنامه واحدهای ارتش کلمبیا که مستقیماً از او کمک می گیرند می شود.

مقامات آکسی می گویند آنها کنترل چندانی در این مورد ندارند. آنها می گویند متکی بودن به ارتش کلمبیا بهتر از داشتن نیروهای حفاظتی مسلح خصوصی می باشد. گیومر دومینگس مدیر اول شرکت نفتی آکسیدنتال بخش کلمبیا می گوید: "ما حمایت و حفاظت ارتش را داریم و باید آن را داشته باشیم زیرا که آلترناتیو دیگری نداریم. زمینه ها دارند و برپایه همین برداشت ما به ارتش لوازم غیر کشنده می دهیم". قسمتی از همین کمک ها اطاق جی در مجتمع نفتی کانولیمون متاسفانه نیروهای مسلح ارتش نقائص زیادی در بعضی بود یعنی جایی که کوماندوهای ارتش گرد آمدند تا طرح وقایع صبح سیزدهم دسامبر ۱۹۹۸ را بریزند. این اطاق در گوشه ای از مجتمع نفتی کانولیمون قرار گرفته " کیسه های پر از ماسه در اطراف این اطاق قرار گرفته و اطاق با مانیتورهای تلویزیونی و کامپیوتری تجهیز گردیده است. اطاق جی به گفته شاهدین، اطاقی است که در آن طرح بمباران کردن روستای سنتودومینگو که به مرگ ۷ کودک و ۱۱ پیر و جوان انجامید ریخته شد. در این رابطه بخشها باید از یک شرکت دیگر امریکایی به نام ایر اسکن که زیاد شناخته شده نیست قدردانی کرد. به گفته یک مقام آکسیدنتال، ایر اسکن که مرکزش در ایالت فلوریدا در شهر راک لچ قرار دارد و از سال

۱۹۹۷ به عنوان شرکت پیمانی که برای آکسیدنتال پترولیوم کار می کند به کلمبیا آمده است.

یکی از مشکلات بزرگ ارتش کلمبیا این بود که نتوانستند نیروی چریکی را که همیشه در حال تحرک است پیدا کنند و هدف قرار دهند. ایراسکن صاحب چند هواپیمای کوچک مجهز به ابزار بسیار پیشرفته شناسایی، مثل دوربین های ماورای بنفش است که از آنها جهت زیر نظر گرفتن تحرکات و عملیات چریکها در مسیر لوله نفتی آکسیدنتال استفاده می شود. این شرکت یعنی ایراسکن چند قرارداد شناسایی هوایی با پایگاههای نیروی هوایی امریکا مثل وندنبرگ و کیپ کاناورال داشت.

موسس یا بنیانگذاران شرکت ایراسکن والتراهالووی و جان دلبلیو منصور کومانگوی سابق نیروهای ویژه نیروی هوایی می باشند. منصور ۶۱ ساله مدیر کل شرکت، در سال ۱۹۸۷ از نیروی هوایی امریکا به عنوان کلونل با چندین مدال زرق و برق دار بر دوش و سینه باز نشست شد. او در نظام معاونت نظامی وزیر نیرو هوایی و فرمانده مرکز موشکی و فضایی شرقی در پایگاه هوایی پاتریک در نزدیکی اداره مرکزی ایراسکن خدمت کرد. منصور مورد علاقه شدید مقامات آکسیدنتال قرار گرفت. یک مقام آکسیدنتال در همین مورد که خلبانان ایراسکن از چه جنسی هستند می گوید: "خلبانان ایراسکن افراد معمولی نبودند آنها بسیار در کارشان حرفه ای هستند، به عبارت دیگر آنها مزدور به معنای کلاسیکش نبودند".

پروازهای شناسایی، چریکها را از ادامه حملاتشان باز نداشت حتی زمانیکه آنها فهمیده بودند که فعالیت هایشان از طرف ایراسکن در منطقه زیر نظر گرفته شده است. آنها، چریکها حملات کوبنده شان را بر علیه مواضع و خلبانان ایراسکن شدت بخشیدند. به گفته مقامات وزارت خارجه امریکا ارتش کلمبیا آکسیدنتال را تحت فشار قرار داد تا ایراسکن را برای پروازهای شناسایی به دور ز لوله نفتی استفاده کند.

منصور مدیر عامل شرکت ایراسکن در نامه ای به لوس آنجلس تایمز نوشت "حوزه" فعالیتهای ایراسکن یعنی فعالیتهای هوایی و دیگر عملیات اعضای ایراسکن" در آن زمان به محدوده لوله نفتی خلاصه می شد. خلبانانی که در عملیات سنتودومینگو شرکت داشتند شهادت می دهند که فعالیتهای ایراسکن در آن روز بسیار بزرگتر و وسیعتر از آن چیزی بود که مقامات ایراسکن می گویند. در مصاحبه ها، همین خلبانان می گویند که ایراسکن در سراسر ایالت آروکا که مساحت آن معادل ۹۰۰۰ مایل مربع و به اندازه نیو هم شر می باشد ماموریت داشت. معمولاً ماموریتهای شناسایی و جاسوسی بر علیه چریکها از قبیل شناسایی و انتخاب مواضع چریکها برای بمباران انجام می شد و هر زمان که خلبانان نیروی هوایی تیم چریکی را نابود می کردند ایراسکن مراسم جشن و پایکوبی برقرار می کرد.

یکی از اعضای خدمه هلیکوپتری که در بمباران سنتودومینگو از آن استفاده شده و شخصاً متهم به انداختن بمب در روستا می باشد می گوید مقامات ایراسکن بعد از هر عملیات موفق می گفتند "بسیار عالی، دستتان درد نکند و خسته نباشید" همین خلبان کلمبیایی در یک مصاحبه گفت در چندین ماموریت خلبانان امریکایی با او همراه بودند.

در اواخر شش ماهه اول سال ۱۹۹۷، یعنی شش ماه پس از اینکه قرارداد آکسیدنتال با ایراسکن شروع شده بود، یک مقام بلندپایه آکسیدنتال از سفارت امریکا در کلمبیا پرسید تا چه حدودی می شود به ایراسکن ماموریت داد تا خدمات جاسوسی در اختیار ارتش کلمبیا قرار دهد و پاسخ سفارت به آکسیدنتال این بود: "به منطقه لوله نفتی بچسبید". یک مقام سابق وزارت امور خارجه به یاد می آورد که به مقامات آکسیدنتال گفته بود: "من گفتم نگاه کنید، دارید وارد یک منطقه بسیار خطرناک می شوید، اگر پروازهایی انجام دهید که کار مزدوران است در آن صورت مسئول خواهید بود". مقامات آکسیدنتال می گویند به منظور اجتناب از مشکلات یا دردسر، رابطه مستقیمشان را با شرکت ایراسکن با انتقال قرارداد پایان دادند. ایراسکن وارد قرارداد با

نیروی هوایی کلمبیا شد. شرکت نفتی کلمبیایی اکوپترول که با آکسیدنتال شریک می باشد، بهای قرارداد را به ایراسکن پرداخت می کرد. و ایراسکن می گوید ما نیز در زمانی که روستای سنتودومینگو بمباران گردید، کارمان فقط پروازهای شناسایی در مسیر لوله نفتی آکسیدنتال بود.

نشست کوتاه و سرخطی

صورتجلسه سرخطی کوتاه و توضیحی نشستی که در اتاق مجتمع نفتی کانولیمون آکسیدنتال در صبح ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸ انجام شد این بود که مقامات ارتش کلمبیا از بریگارد هجدهم و نیروی هوایی راه یابی کنند که چگونه سربازان شرکت دراگون را که از شب قبل در محاصره چریکها بودند، نجات دهند. در نشست کوتاه تمام اطلاعات را جوارتا و چارلی دنی کارکنان ایراسکن که از ساعت شش و سی و سه دقیقه صبح با کاپیتان نیروی هوایی کلمبیا به نام سسارگولس در حال پرواز بودند به نشست ارائه دادند. این مساله را شاهدان عینی که با آنها مصاحبه شده، گفتند و همچنین یک جدول اطلاعات پروازها و همچنین پرونده دادگاه بر آن دلالت میکنند. گومس همراه خلبانان ایراسکن پرواز کرد تا اینطور وانمود شود که ارتش کلمبیا در ماموریتی که در واقع امریکایی ها انجام می دادند، حضور دارد. و او قرار بود فردی باشد که عملیات را کنترل می کند. ولی در دادگاه شهادت داد که او فقط در صندلی عقب نشسته بود و از طریق یک مانی تور کوچک عملیات را نگاه میکرد. جوارتا درباره واقعه ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸ نوشت "هواپیمای شرکت ایراسکن با نیروی هوایی کلمبیا پرواز می کرد. نقش ایراسکن چنان برای نیروی ارتش در جنگشان علیه چریکهای چپ گرا حیاتی شده بود که آنها همیشه بر ماموریت شناسایی با پروازهای شناسایی ایراسکن قبل از هر نبرد و درگیری با نیروی FARC و ELN پافشاری می کردند.

به گفته یک نفر از خدمه هلیکوپترها، یک بار یک هواپیمای ایراسکن در فاصله نزدیک از زمین پرواز می کرد در مورد هدف چریکها قرار گرفت که گلوله چریکها به تانک بنزین هواپیما اصابت کرده

خوسه اورتا یک، ویزای اقامت شش ماه داده شده بود تا برای ایراسکن کار کند. ولی مدرکی که نشان دهد که ویزای این فرد قبل از دسامبر ۱۹۹۸ تمدید شده باشد وجود ندارد.

کارکنان ایراسکن هرگز نگفتند که چریکها در روستا سنگر گرفته بودند. ولی گفتند که به یک گروه از چریکها در جنگلی که چند صد متر از روستا فاصله داشت حمله کردند. بعد از نشست کوتاه در صبح ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸ زندالی لوپس باربوسا فرمانده منطقه ارتش تصمیم گرفت برای شکستن محاصره سربازان درآگونه تقاضای نیروی کمکی بیشتری را کند. اولیا (Olaya) نماینده مخصوص نیروی هوایی در ارتش می گوید خلبانان ایراسکن در طول عملیات دسامبر ۱۹۹۸ به ما کمک های زیاد کردند. آنها چند فیلم از منطقه گرفته بودند که در آنها می شد تحرک و رفت و آمد چریکها را بخوبی دید. اورتا کسی است که هویت اصلی اش ناروشن می باشد.

پرونده های وزارت خارجه کلمبیا نشان می دهد که در فوریه ۱۹۹۸ به شخصی به نام بار بار و

و هنگام بازگشت تانکر آن هواپیما می بایستی عوض می شد. همین خدمه هلیکوپتر می گوید: "اگر زد و خوردی بین چریکها و ارتش بود، ایراسکن همیشه حضور داشت، آنها بینایی مابودند و همیشه از ماموریتهای دیگر خود می زدند تا به ما در نبرد علیه نیروی چریکها کمک کنند. هواپیمای ایراسکن منطقه را گشت می زد و اگر چریکها را می دید می گفت آهای در این جا افرادی وجود دارند" طبق گفته خلبانان کلمبیایی این کاری بود که مثلا دو عضو ایراسکن در خلال عملیات سنتودومینگو انجام دادند.

هواپیماها شب و روز در آسمان سنتودومینگو و دیگر روستاهای هم جوار پروازهای گشت زنی شناسایی بر علیه نیروهای چریکی انجام دادند و اطلاعات خود را در اختیار ارتش و نیروی هوایی کلمبیا قرار دادند. طبق گفته های بعضی از آنها می که در نشست کوتاه حضور داشتند: اورتا و چارلی دنی فیلم های ویدیویی را که در جریان پروازها تهیه کرده بودند و در آنها پایگاههای چریکها مشهود بود را به افسران ارتش کلمبیا نشان دادند.

هواپیماها شب و روز در آسمان سنتودومینگو و دیگر روستاهای هم جوار پروازهای گشت زنی شناسایی بر علیه نیروهای چریکی انجام دادند و اطلاعات خود را در اختیار ارتش و نیروی هوایی کلمبیا قرار دادند. طبق گفته های بعضی از آنها می که در نشست کوتاه حضور داشتند: اورتا و چارلی دنی فیلم های ویدیویی را که در جریان پروازها تهیه کرده بودند و در آنها پایگاههای چریکها مشهود بود را به افسران ارتش کلمبیا نشان دادند.

هواپیماها شب و روز در آسمان سنتودومینگو و دیگر روستاهای هم جوار پروازهای گشت زنی شناسایی بر علیه نیروهای چریکی انجام دادند و اطلاعات خود را در اختیار ارتش و نیروی هوایی کلمبیا قرار دادند. طبق گفته های بعضی از آنها می که در نشست کوتاه حضور داشتند: اورتا و چارلی دنی فیلم های ویدیویی را که در جریان پروازها تهیه کرده بودند و در آنها پایگاههای چریکها مشهود بود را به افسران ارتش کلمبیا نشان دادند.



زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

رشد فزاینده جنبش توده ای علیه رهبران جنگ افروز هند و پاکستان

کشمیر برای آنان از نظر استراتژیک اهمیت فراوانی دارد، یکی به خاطر آب و دیگری به خاطر وضعیت سوق الجیشی آن. سه رودخانه بزرگ پاکستان از کوههای مرتفع این منطقه سرچشمه می گیرند. و متعاقباً کشمیر برای هندوستان از این نظر مهم است که نقطه اتصال هند با آسیای مرکزی می باشد، زیرا کشمیر با تاجیکستان هم مرز بوده و در نزدیکی افغانستان قرار دارد.

رشد اقتصادی برای انحصارات چندملیتی

تحت فشار صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی (WTO) دولتهای پاکستان و هند ناچار گشتند که امر خصوصی سازی و لیبرالیزاسیون را به مرحله اجرا گذارند، این امر دست انحصارگران خارجی را باز گذارد تا شرکتهای دولتی را ارزان خریداری کرده و متعاقباً برای تجدید سازماندهی شرکتهای خریداری شده بود که اخراجهای دسته جمعی به وقوع پیوست.

در هندوستان در سال ۱۹۹۱، مرزها برای سرمایه گذاران خارجی و واردات کالاهای خارجی باز گذارده شد. این باعث گشت تا معضل بیکاری افزایش شدیدی یابد؛ مانند پارچه بافی، اقلام اولیه و ضروری مصرفی مردم و نوشیدنی که نتوانستند در برابر رقابت با شرکتهای خارجی از قبیل یونی لیور Uni Liver، کوکا و پپسی کولا مقاومت کنند. در این میان لازم به ذکر است که هندوستان لیور Hindustan Lever، یکی از شعبات یونی لیور، بزرگترین کمپانی در هند می باشد. بانک جهانی هندوستان را قهرمان جهانی شدن سرمایه خوانده و این کشور را یکی از ابرقدرتهای اقتصادی آینده دانست. طی سالهای اخیر در پایان هر سال اقتصاد هند رشدی برابر ۴ درصد داشته است و همچنین می بایست در صد فقر در پایان هر سال ۷ درصد کاهش یابد، اما در واقعیت قیمتها هر سال افزایش شدیدی داشته و این امر در زندگی صدها میلیونها انسانی که با فقر

گلوبالیزم، علیه تنفر دیوانه وار بین مسلمانان و هندوها، علیه کشتار توده ها در گجرات، علیه جنگ افروزی و اطاعت کورکورانه از امپریالیستها نشان دهند.

رژیم هندوستان مالیات جدیدی مبنی بر مالیات جنگ را به مرحله اجرا در آورده است. در ماههای اخیر نیز قیمتها در هر دو کشور افزایش یافته است. در پاکستان دولت بهای سوخت ماشین را افزایش داده و به همراه آن قیمت اقلام مصرفی اولیه نیز افزایش یافته است.

چهار سازمان مترقی پاکستانی در ۱۳ ژوئن تظاهراتی به جانبداری از صلح در اسلام آباد برپا کردند. اتحادیه های گوناگون و دیگر سازمانها نیز چنین اجتماعات و تظاهراتی برپا ساختند.

ارثیه استعمار

انگلیس در خلال قرنها استعمار از مستعمره اش هندوستان مجری سیاست دو دستگی و تفرقه بین مسلمانان و هندوها بود. هنگامی که دیگر استعمارگران انگلیسی قادر نبودند در مقابل جنبش استقلال طلبانه در پایان دهه چهل مقاومت کنند، مستعمره را به دو قسمت هندونشین که بزرگتر بود و مسلمان نشین پاکستان تقسیم کردند. از آن هنگام تا کنون سه جنگ بزرگ بین هندو پاکستان روی داده است: در سالهای ۱۹۴۷، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱. هنگام تقسیم مستعمره انگلستان، کشمیر تقسیم نشد، بدین خاطر که از قبل در بخشهای متفاوتی از آن مسلمانان و هندوها اسکان گرفته بودند. با همه تلاشهایی که از سوی سازمان ملل صورت گرفت تا طبق آنها در کشمیر انتخابات صورت گیرد، از سوی هندوستان ممانعت به عمل آمد. اختلافات بین این دو کشور بر سر کشمیر ریشه مجادلات این دو کشور در طول ۵۵ سال گذشته بوده است. هر کدام قسمتی از کشمیر را تحت اشغال خود در آورده است، قسمتی نیز تحت کنترل و اداره چین می باشد.

خطر جنگی که میلیونها پاکستانی و هندی را به خاطر نزاع بر سر کشمیر تهدید می کرد، کاهش یافت، اما از بین نرفت. یک میلیون سرباز در طول مرزی به وسعت ۲۸۰۰ کیلومتر بین پاکستان و هندوستان در برابر یکدیگر موضع گرفته اند. در نوار مرزی کشمیر تا کنون دهها هزار نفر به خاطر تیراندازی های متقابل ناچار گشته تا خانه و کاشانه اشان را ترک گویند. خطر جنگ در حالی است که هر دو کشور سلاحهای اتمی در اختیار دارند.

شش سازمان در هندوستان پیشقدم تشکیل "توافق سراسر هندوستان" شدند تا: "توده ها را بر علیه تهدیدات فزاینده ای که زندگی روزمره شان و نزاعهای شدیدی که کشورشان را در بر گرفته"، بسیج کنند. این فراخوان همچنین می افزاید که: "هرچند که خطر جنگ کاهش یافته است، اما به خاطر حضور و مداخله امپریالیستها در راستای پیش بردن منافع و برنامه های تسلیحاتی اشان در شبه قاره هند، اقتصاد دو کشور هند و پاکستان در معرض ویرانی فزاینده قرار دارد. خطر حضور نظامی امریکا و انگلیس در کشمیر افزایش یافته و این در حالی است که این کشور و متحدانش تا کنون پایگاههای نظامی چندی نیز در افغانستان و پاکستان دارند. حرکات جنگ طلبانه در نوارهای مرزی کشمیر فرصتی برای مداخله امپریالیستها در راستای بخشی از اعمال کردن سیاست جهانی امریکا در منطقه فراهم آورده است که این خود بر وخامت اوضاع افزوده است. خود کفایی اقتصادی و آنچه که از قدرت ملی مانده است ویران شده و جای آن را اطاعت از امپریالیستها خصوصاً امپریالیسم امریکا گرفته است. این خیانتی است آشکار و بی پرده از سوی دولت "وچپاری" که بر علیه منافع خلق صورت می گیرد.

توده ها با تظاهرات اعتراضی، اعتصابات و غیره در سراسر کشور به پاخاسته تا تنفرشان را علیه

۱۴ مه در Jammu اتفاق افتاد را به حساب پاکستان می گذارد، اما این امپریالیستهای امریکایی هستند که برای این انگیزه داشته و از آن بهره برداری می کنند. امپریالیستها می توانند از جنگ افروزی نخست وزیر هند و جپاری استفاده کرده تا از یک طرف بر دولت پاکستان بیشتر فشار آورده تا پایگاه های نظامی اشان را در پاکستان نگاه داشته و از طرف دیگر دستشان برای تحرکات و تسلط نظامی اشان تحت عنوان جنگ علیه القاعده باز بگذارند. این در حالی است که این کشور از تجارت اسلحه در این منطقه سودهای هنگفت می برد.

اکنون امریکا و انگلیس خواهان آنند تا در طول مرز بین دو کشور در کشمیر مستقر گشته و آن را در کنترل خود داشته باشند. همچنین خواهان آنند تا هواپیماهای شناسایی خود را نیز در آنجا مستقر سازند. پاکستان برای این نیروهای پاسدار صلح اظهار تمایل کرده است، هندوستان تحت فشار است.

ترجمه ای آزاد از "شفق سرخ" ارگان گروه شفق سرخ در هلند

فرهاد کوهزاد

حتی حمله اتمی تهدید کند. دولت هند از "جنگ علیه تروریسم" دستاویزی ساخته تا نه تنها به پاکستان انگ پشتیبانی از تروریسم را بزند، بلکه جنبش توده ها در هند را خصوصاً تحت فشار بگذارد.

امپریالیستها از تهدیدات نظامی این دو کشور در جهت تقویت استحکاماتشان استفاده می کنند در پایان ماه مه هنگامی که خطر به وقوع پیوستن جنگ افزایش شدیدی یافته بود، روسیه و امریکا مداخله نموده تا بر جریان امور در آنجا به نفع خودشان تسلط یافته و همزمان نفوذشان را نیز افزایش بخشند. همین ابرقدرتهایی که تا کنون از تجارت اسلحه در منطقه شبه قاره هند میلیاردها دلار سود برده اند. روسیه از هند (۳۰ میلیارد دلار در طی ۴۰ سال گذشته) و چین و به ویژه امریکا از پاکستان. بیش از نیمی از بودجه دولتی پاکستان به دفاع نظامی اختصاص دارد. ارتش پاکستان بالغ بر ۵۸۰۰۰۰ نفر و ارتش هند به ۱۲۰۰۰۰۰ نفر می گردند. این در حالی است که بوش رئیس جمهور امریکا بعداز فراخوان برای "جنگ جدید" و برای پیشبرد سیاستهایش در این منطقه، قول مساعدتهای نظامی و اقتصادی و وعده تثبیت تسلط این دو کشور در منطقه را داده بود. دولت هند حملات تروریستی از قبیل آنچه که در

دسته پنجه نرم کرده تأثیرات منفی بسزایی داشته است. کشاورزان که درصد زیادی از جمعیت را تشکیل می دهند از باز گذاردن مرزها به روی واردات خارجی با مشکلات عدیده و سختی مواجه شده اند. بدین ترتیب به خاطر واردات بی رویه کالا و ارزان بودن آنها قیمت تولیدات کشاورزی کاهش شدیدی یافته است. برای نمونه قیمت یک نارگیل از ۹ روپیه به ۲ روپیه تنزل یافت، و این به خاطر وارد کردن روغن نخل به قیمت ارزان از اندونزی و مالزی بود. محصولات دیگر کشاورزی از قبیل کائوچو، زنجفیل و قهوه بیش از نیمی از قیمتهای خود را از دست داده اند.

اخیراً دولت بهای بنزین و گازوئیل را افزایش داده است. همچنین بهای مراسمات پستی و بلیط راه آهن گرانتر شده است. ناراضیاتی عظیم توده ها از سیاست دولت هند منتهی به شکستهای بزرگتر انتخاباتی برای احزاب در قدرت، در بخشهای مختلف کشور شد. در این راستا دولت تلاش دارد تا خشم توده ها را در جهت مقابله با یک دشمن خارجی کانالیزه کند. دولت هند تلاش دارد تا با توسل به سلاح ناسیونالیزم در بین توده ها پایگاه مردمی اش را افزایش دهد. حملات تروریستی بر علیه هندوها دستاویزی گشت تا ناسیونالیزم در مقابل پاکستان این "بدترین" دشمن سرهم بندی گردد و آشکارا آن کشور را به حمله نظامی و

نیپال: تشدید حملات چریکها

به گزارش رویتر، روز ۸ سپتامبر ۲۰۰۲ چریکهای حزب کمونیست نیپال طی یک حمله بزرگ به نیروهای دولتی در شهر "ساندھیخا" تعداد زیادی از نیروهای پلیس را به هلاکت رسانده و چندین ساختمان بزرگ دولتی را به آتش کشیدند. یکی از مقامات پلیس بدون اظهار نظر درباره تعداد دقیق تلفات نیروهای دولتی، شمار کشته شدگان را "بالا" عنوان کرد. این حمله در جریان یک سری عملیات نظامی مبارزین بر علیه رژیم سرکوبگر نیپال صورت گرفت. در تاریخ ۷ سپتامبر نیز ۴۹ تن از نیروهای پلیس سرکوبگر نیپال در جریان یک حمله دیگر توسط چریکها به هلاکت رسیدند.

اعتصاب کارگران مکزیکی

در سالروز ملی شدن صنعت برق در مکزیکی دهها هزار تن از کارگران شاغل در این رشته به دعوت سندیکای برق به خیابانهای مکزیکوسیتی ریختند و با اشغال خیابانها به تظاهرات بر علیه خصوصی سازی این صنعت توسط دولت مکزیکی پرداختند. دولت مکزیکی، در سالهای اخیر در چارچوب برنامه های غارتگرانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به خصوصی سازی گسترده بخشهای صنعتی اقتصاد دست زده که در نتیجه آن هزاران کارگر زحمتکش مکزیکی بیکار شده و شرایط استثمار و غارت آنان توسط سرمایه داران زالوصفت سهل تر گردیده است.

مرگ در اثر فقدان آب

آشامیدنی سالم

رئیس برنامه محیط زیست سازمان ملل، اخیراً اعلام کرد که هر سال ۲/۲ میلیون نفر به علت عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم در اثر ابتلا به بیماری هایی نظیر اسهال و کولرا می میرند. این مقام اضافه کرده است که در صورت تداوم شرایط موجود و عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم توسط میلیونها تن از مردمی که در زیر خط فقر زندگی می کنند، تمامی برنامه های سازمان ملل برای تقلیل تعداد فقرا به نصف تا سال ۲۰۱۵ با شکست مواجه خواهد شد. او گفت که "بدون آب تمیز هیچ راه فراری از فقر وجود ندارد."

پای درد دل کارگران از میان مطبوعات رژیم

بیکاری ۱۶۰۰ کارگر چیت سازی

شرکت چیت سازی بهشهر در استان مازندران که دارای بیش از هزار و ششصد کارگر بود تعطیل شد. اتحادیه کارگران نساجی کشور با ارسال نامه ای به شورای نگهبان خواستار اصلاح بندهایی از لایحه بازسازی و نوسازی صنایع نساجی بالاخص بند (د) این مصوبه شدند.

گفتنی است که چندی پیش مجلس شورای اسلامی لایحه ای را تحت عنوان بازسازی و نوسازی صنایع نساجی به تصویب رساند که بند (د) این مصوبه به صاحبان صنایع اجازه می دهد تحت عنوان بازسازی صنایع نساجی، کارگران خود را اخراج نمایند که این موضوع خشم کارگران را دامن زد و به اعتراضات بسیاری در این زمینه منجر گردید.

دردنامه دو کارگر اخراجی

نامه های ذیل از زبان دو کارگر قراردادی شاغل در کارخانه کیوان همدان است که پس از سالیان سال کار و تلاش اینک حکم اخراج خود را دریافت کرده اند و محکوم به امضا قراردادهای سفید شده اند. حمید مرادی یکی از این دو کارگر در نامه خود نوشته: مدت ۸ سال است که در شرکت کیوان مشغول به کارم. پس از این مدت کار و تلاش به بنده ابلاغ شد که برای ادامه کار در این واحد با شرکت پیمانی قرارداد امضا کنید و این شرکت هم قرارداد سفید امضا مقابل ما می گذارد.

من که در طول هشت سال گذشته قرارداد یکساله و سپس قراردادهای شش ماهه امضا می کردم روزگرم این است. وای به روزی که قرارداد سفید امضا نمایم و مشخص نباشد که چه چیزی امضا می کنم.

سلامتی خود را در حین کار از دست داده ام و فرزندم بیماری قلبی دارد و دست و دست آخر اینکه خودم اخراج شدم تا بدبختی های اینجانب کامل شود و زمانی که برای ملاقات مدیر عامل محترم شرکت به دفتر ایشان مراجعه کردم منشی محترم مدیر بنده را چنان بیرون کرد که گویا ایرانی نمی باشم و...؟! براستی کجا باید پناه ببرم و دردم را به که بگویم.

دومین نامه را کارگر دیگری از کیوان همدان با ۱۱ سال سابقه کار نوشته است. او گفته: با توجه به معضل بیکاری در کشور آیا صحیح است که شرکت های تولیدی و صنعتی کارگران با سابقه خود را تعدیل و بگویند که برای ادامه همکاری با شرکت پیمانکاری قرارداد امضا کنید؟ پس قانون و مقررات را برای چه نوشته اند که مسئولان کارخانه به حکم صادره مبنی بر بازگشت به کار کارگران توجهی نمی کنند و حرف هیچ مقام مسئولی را نمی خوانند! تکلیف امثال من که مستاجر و فرزند معلول دارم و اکنون چهل ساله هستم، چیست؟

رکود و ورشکستگی و تعطیلی ۲۵ واحد صنعتی در مازندران، فقر و نابودی خانواده های کارگری!

مهدوی دبیر اجرایی خانه کارگر شهرستان ساری گفت: متأسفانه امروز قریب به ۲۵ واحد تولیدی و صنعتی استان تعطیل شده اند و یا در آستانه تعطیلی، ورشکستگی و یا رکود قرار دارند. وی اسامی برخی از این واحدها را تخته سه لایی، رجایی، نساجی چوخای ساری، چیت سازی بهشهر، نساجی تیلارو طبرستان قائم شهر ذکر کرد و گفت: بی توجهی به این مشکلات سبب شده است که صنایع چوب و کاغذ مازندران و نكاه چوب ساری، که از زمره واحدهای بزرگ صنعتی مرکز استان هستند به خاطر سیاستهای نادرست اقتصادی و یا واردات بی رویه کالاها و عدم حمایت از صادرات

دچار مشکل شوند، که انباشت حدود ۳۳ هزار تن از تولیدات صنایع چوب و کاغذ مازندران در انبار، خود گواه این بی توجهی است.

وی افزود: این در شرایطی است که به خاطر مشکلات کارخانجات، کارگران و خانواده های آنان در وضعیت بحرانی قرار دارند و این امر باعث نابودی کانون دهها هزار خانواده مجموعه کارگری شده و کودکان مظلوم جامعه کارگری به دلیل ضعف بنیه مالی از سوء تغذیه و محرومیت از تحصیل رنج می برند.

وی همچنین با اشاره به این که کارگران برخی از واحدها بین ۳ تا ۲۴ ماه حقوق دریافت ننموده اند گفت: آیا با خود اندیشیده اید که این عزیزان چگونه گذران معیشت می نمایند. آیا مسئولان نظام می دانند کودکان مظلوم این کارگران شبها گرسنه سر بر بالین می گذارند یا به دلیل فقر مالی به مدرسه نمی روند؟

جرم ما این است که کارگریم!؟

سخن از کارگران اخراجی یک واحد نساجی است (پشم و پتوی تبریز)، کارگرانی که سالهای سال از عمر و جوانی خود را در این کارخانه گذرانده اند و اغلب آنها اکنون به سن و سال بازنشستگی نزدیک شده اند. ولی آنان هم اکنون به جای اینکه به فکر فراغت و آسایش دوران بازنشستگی باشند ناخواسته درگیر مسائلی شده اند. مسائلی که نه تنها آرامشی به آنها نمی دهد، بلکه خستگی ها و مرارت های تمام سالهای فعالیتشان در کارخانه را دو چندان کرده است.

یکی از کارگران با دستهای رنجور و درد کشیده و پیشانی چروک خورده اش می گوید، ۲۲ سال است که بدون هیچ توقع و چشم داشتی در این واحد صنعتی زحمت کشیده و جان می کنم. از همان ابتدا با تمام کمبودها و ننداری ها ساخته ایم

و امروز هم به حداقل حقوق قانع هستیم. ما آخر دردمان را به چه کسی بگوئیم که نه گوشی برای شنیدن حرفها و نه همتی برای رسیدن به دردها وجود دارد. از او پرسیده می شود که تا کنون در قبال اخراج خود اقدامی کرده است؟ می گوید، شما بپرسید ما چه کار نکرده ایم. به هر دری زده ایم، اما کسی دستگیرمان نبوده، بارها به فرمانداری، شورای شهر و اداره کار مراجعه کرده ایم و حتی از آنها نامه و مجوز برای کار هم داریم اما مسئولان قبول نمی کنند.

کارگر دیگری می گوید، از سال ۱۳۶۳ تا کنون دهها کارگر رسمی این کارخانه اخراج شده اند فقط ۷۰ نفر باقی مانده اند که کارفرمای شرکت از آغاز سال جدید تصمیم گرفت که آنها را هم یک جا اخراج کند. کارگر دیگری با صدای بغض آلود و لرزان می افزاید، این مصیبت از سال ۷۴ شروع شد، صاحبان کارخانه به بهانه های مختلف تصمیم به اخراج کارگران گرفتند. تمام این کارگران سالهای سال کار کرده اند.

یکی دیگر از کارگران با التهاب و حرارت خاصی می گوید جرم ما چیست؟ اینکه کارگر هستیم، آقایان شما چه کسانی را اخراج می کنید؟

الکتریک دماوند، اخراج کارگران

الکتریک دماوند سرگرم اخراج بخشی از پرسنل قراردادی خود است. یکی از کارگران این کارخانه می گوید: چون کارگران از قوانین کار اطلاعی ندارند و شورایی هم برای کسب اطلاع در این کارخانه وجود ندارد مدیران به راحتی آنها را اخراج می کنند.

علی شایسته یکی از کارگران اخراجی این کارخانه می گوید: وقتی به دریافتی حقوقم که ۴۳ هزار تومان بود اعتراض کردم مدیران من را اخراج کردند و این در حالی بود که حداقل دستمزد امسال ۵۸ هزار تومان است. این کارگر در بخش

سن سور باد کار میکرد ادامه میدهد: من روزی ۵۰ عدد از این قطعه را تولید می کردم که هر کدام از این قطعات را شرکت ۵۶۰۰ تومان می فروخت و با این حال به من اتهام واهی عدم تولید را زده اند و این مساله را بهانه ای برای اخراج من قرار داده اند.

یکی دیگر از کارگران این کارخانه می گوید: الکتریک دماوند شامل ۵ بخش است که سه بخش آن هنوز عیدی سال گذشته را دریافت نکرده اند و حدود سه ماه است که حقوقی دریافت نکرده ایم. یک سال و ۵ ماه است که شرکت به ما نه ناهار می دهد و نه حق ناهار.

استثمار قانونی

شرکت ماشین سازی پارس از جمله کارخانجاتی است که از طریق کاملاً قانونی کارگران را استثمار می کنند. یکی از آن راه حلها به این ترتیب است که استخدام کارگران خود را به یکی از شرکتهای پیمانکاری به نام زاینده دوران واگذار کرده است و با این کار هیچگونه مسئولیتی متوجه مدیران کارخانه نیست. یکی از کارگران این کارخانه می گوید: با ۲۹ سال سابقه کار و ۵ فرزند ماهی ۹۰ هزار تومان حقوق می گیرم.

مجلس، دیواری کوتاه تر

از دیوار کارگران پیدا نکرده!

قسمتی از نامه ۱۴۰۰ تن از کارگران شاغل در شرکت پارسیلون خرم آباد بزرگترین تولید کننده نخ نایلون در خاورمیانه خطاب به دبیر شورای نگهبان که طی آن با اعتراض به مصوبه مجلس پیرامون بازسازی صنعت نساجی، خواستار عدم تأیید این مصوبه توسط شورای نگهبان شده اند.

ما کارگران کارخانه پارسیلون بزرگترین تولید کننده نخ نایلون در خاورمیانه و تنها کارخانه فعال خرم آباد با بیش از ۱۴۰۰ نفر کارگر واقع در جاده خرم آباد اندیمشک که به منظور شکوفایی

اقتصاد کشور و عدم وابستگی به شرق و غرب در زمان جنگ با تمام توان در سنگر اقتصاد حضور فعال داشته و در سخت ترین شرایط و در محیطهای آلوده به گرد و غبار، مواد شیمیایی، رطوبت و گرما و همچنین سر و صدای بیش از حد استاندارد، از هیچ کوششی در جهت پیشرفت کار و تولید دریغ ننموده اند و در حالی که بی صبرانه منتظر تصویب قانون بازنشستگی پیش از موعد، معافیت مالیاتی، افزایش حق مسکن و لغو قراردادهای موقت هستند ناباورانه و دور از انتظار می بینیم مجلس محترم قانونی با عنوان بازسازی صنایع نساجی تصویب کرده که باعث تعجب همگان گردیده. زیرا در این لایحه به مدیر اختیار داده می شود تا کارگران را با عناوین مختلف و در قالب کمیته ای متشکل از وزارتخانه های صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی و سازمان مدیریت برنامه ریزی اخراج نماید. که این خود نقض صریح قانون کار است. لذا ضمن اعتراض شدید به این مصوبه از شورای محترم نگهبان عاجزانه تقاضا و انتظار داریم از تصویب لایحه مذکور جدا خودداری نمایند.

این لایحه ضمن اینکه هیچ کمکی به بازسازی صنایع نساجی نمی کند موجب رکود و فلج این صنایع خواهد شد و نمایندگان محترم مجلس به جای تصویب اینگونه لوایح که به فکر نوسازی و بازسازی صنایع نساجی هستند از واردات بی رویه نخ و پوشاک که توسط دلان و سودجویان وارد می شود جلوگیری نمایند ویا... آیا مجلس محترم دیواری کوتاهتر از دیوار کارگر که قشر عظیمی از مولکین آنان می باشند و با حقوق بخور و نمیر زندگی می کنند پیدا نکرده؟ قشری که گرداننده چرخ اقتصاد مملکت می باشند و از تمام اقدار ضعیف تر و رنج کشیده تر هستند، چگونه می توانند باور کنند اینگونه از طرف نمایندگان خود مورد بی مهری قرار گیرند.

کارگران سراسر جهان متحد شوید!

گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (قسمت آخر)

آنچه که در زیر می آید، آخرین قسمت گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل حبشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای جنبش و همچنین بزرگداشت خاطره رفیق انقلابی اسماعیل حبشی صورت می گیرد. بخشهای قبلی این گزارش در شماره های پیشین "پیام فدایی" به چاپ رسیده است.

ادامه حرکت تا عملیات گلندرود و سرانجام ستون چریکی

پس از عملیات با تغییر مکان و یک چرخش به سمت جنوب حرکت کردیم. قرار شد که عملیات بعدی کمین گذاری در جاده سوردار و تسخیر روستاها برای تبلیغات و تهیه آذوقه باشد. ولی چهارتن از رفقا: هوشنگ، هادی، حمید و... یک شب قبل از عملیات شبانه با اسلحه هاشان دسته کوه را ترک کردند. رفتارشان به این شکل برای ما غیرمترقبه بود. سابقا یک بار هادی به خاطر اینکه مسائلی دارد و سازمان در حل آن کوشا نیست و روابط افراد غلط است دسته کوه را ترک گفته بود. ولی با ارتباطی که با پشت جبهه روستایی داشتیم توانستیم او را پیدا کنیم و در جلسه ای از خود انتقاد کرد و گفت مسائلی برایش حل نشده است که فعلا نمی تواند بگوید. شرط ماندن او برخورد با خودش و گفتن مسایل بود. دسته کوه هنوز کارهای زیادی داشت و طرحهای عملیاتی که می خواست در پرورسه ای آنها را به اجرا درآورد ولی با ترک این ۴ نفر دسته کوه متوجه شد که یک عیب بزرگ، دارد و آن عدم تربیت راهنماست. اگر چه بارها در طرحها برای رفع این نقیصه نظرانی ارائه شده بود ولی عملا کمتر به اجرا درآمد. همراهی کردن هوشنگ با این جمع همه را متعجب ساخت ولی

بیشتر رفقا از بی مسئولیتی و بی صداقتی هادی رنج می برند. تاثیر این حرکت اجرا نشدن طرحهای عملیاتی پیش بینی شده بود. دسته کوه برای نشست و تبادل نظر خود را به مکان جدیدی رساند و در نتیجه بحث و تبادل نظر به این تصمیم رسیدند که هر وقت به این ۴ نفر برخورد کردیم در وهله اول سعی کنیم آنها را متقاعد سازیم که با هم صحبت کنیم تا سلاحها را پس دهند و اگر آنها فرار کردند به سوی آنها شلیک کنیم و با حرکت به سمت منطقه دشتی از ارتباط آنها با شهر جلوگیری و خود را در اولین وهله برای تماس به شهر برسانیم. راهنمای جدید ما رفیق... بود. در این روزها با ۵ شکارچی مواجه شدیم که آنها را دستگیر نموده و پس از بازجویی آزاد کردیم. مسیر راهپیمایی مشخص بود با عبور از دهات اطراف سوردار می توانستیم به طرف شمال برویم. ابتدا برای تامین آذوقه سری به انبارک ها زدیم و شبانه از روستاها عبور کردیم که بعدها فهمیدیم بعضی ها ما را در ارتفاعات دیده اند. بعداز عملیات لایوچ در جاده گلند رود پست بازرسی احداث شده بود. این نشان می داد که باید بیشتر هوشیار باشیم. موقع عبور از دهات در یک صبح زود به یک مرد و پسرش برخورد کردیم. آنها گفتند افرادی مثل شما چند روز پیش از اینجا عبور کردند. با راه گم کردن به جاده مالرو اصلی رسیدیم و در پائین ارتفاعات سوردار برای استراحت استقرار یافتیم یک روز صبح مجید و... در کمین بر روی مالرو بودند که هوشنگ را دیدند و به او اخطار دادند که خود را تسلیم کند. او خودداری کرد که بعداز تیراندازی هوایی متوقف و دستگیر شد. ولی همراهان او ضمن تیراندازی متقابل به خیال اینکه سپاه او را دستگیر کرده است فرار نمودند. پس از جمع و جور کردن افراد به خاطر تیراندازی که صدایش حتی در شهر شنیده شده بود مجبور شدیم محل را ترک کرده و به طرف شمال برویم. پس از استقرار در کنار رودخانه ای برای هوشنگ جلسه ای گذاشتیم که توضیحات خودش را در این مورد بدهد و جمع درباره او تصمیم بگیرد. هوشنگ با این

کلمات سخنان خود را آغاز کرد که شخص بدون سلاح در این شرایط در جنگل می تواند توسری خور باشد و دشمن هم می تواند به سادگی انسان را دستگیر کند و غیره. وقتی از او سوال شد که آیا فکر نمیکنی که ما برخورد کنی؟ گفت که اصلا فکرش را نمی کردیم که شما بتوانید حرکت کنید و به خود زیاد بهاء می دادیم. با سه نشست تکلیف او و رفقایش معلوم شد. موقعی که در مورد نامه یکی از رفقای همراه آنها که به مسئول دسته کوه نوشته بود توضیح داده شد و نامه را به دست او دادیم که بخواند خیلی ناراحت شد و گفت که من اصلا از نوشتن نامه خیر نداشتم. مضمون نامه این بود که برخی از رفقا برخورد سکتاریستی دارند و از جمع جدا هستند و اشاره به رفقای "خوش غیرتی" کرده بود که نویسنده نامه مدتها در خانه اش از آنها پذیرایی کرده است. با صحبتهایی که با هوشنگ شد قرار شد که آنها سلاح را پس بدهند و سپس جمع در مورد آنها و دادن مجدد اسلحه به آنها تصمیم بگیرد. با این جمعبندی هوشنگ از ما جدا شد و رفت تا دیگر رفقای همراهش را در جریان قرار دهد. در این مدت یک بار خواستیم با فرستادن یک رفیق با شهر تماس بگیریم. ولی به علت عدم آشنایی به جزئیات محل، گروه اعزامی راه را گم کرد ولی توانست به موقع خود را به دسته کوه برساند. در این مدت آذوقه خود را تهیه کرده بودیم. قرار شد در جاده گلندرود کمین گذاری کنیم. در روز ۱۷/۵/۶۱ یازده نفر از رفقا به سوی هدف رفتند و پس از شناسایی های مقدماتی و در روز بعداز ساعت ۶ صبح تا سه بعدازظهر در کمین بودیم که سرانجام با راه بندان جاده و پخش اعلامیه های دست نویس در رابطه با عملیات پاسگاه لایوچ و عملیات های قبلی و تبلیغات شفاهی و خرید ۴ کیلو نان خشک از یک بقال عقب نشینی کردیم. تذکر اینکه قبل از عملیات، یک رفیق به شهر رفت و رفقای شهر را در مورد رفتار هوشنگ و رفقایش مبنی بر ترک کردن دسته کوه در جریان گذاشت و ارتباط را برقرار نمود. عملیات کمین گذاری در جاده گلندرود با هلهله و شادی

مردم که ما را ترک می کردند توام بود. برخورد آنها روی رفقا تاثیر بسزایی داشت. ما تا کنون در جنگل نتوانسته بودیم که در فاصله زمانی کوتاه دو عملیات داشته باشیم و در شرایطی که از عناصر محلی بی بهره بودیم، نشان دادیم که توان حرکت و عملیات را داریم. در طی این مدت و قبل از عملیات جاده گلندرود دو قرار با رفیق هوشنگ اجرا کردیم و او اسلحه ها را به ما پس داد و ما نیز با احساس مسئولیت متقابل اسلحه ها را به آنها مجدداً پس دادیم یعنی در نزدشان به امانت گذاشتیم و قرار شد که همکاری متقابل داشته باشیم. در طی یک تماس با پشت جبهه شهر با هوشنگ برخورد نمودیم که اظهار تمایل کرد که مجدداً به دسته کوه بپیوندد. اما بعد از عملیات گلندرود ما خود در وضعی بودیم که برخورد و پرداختن با این رفیق برایمان مشکل بود. زیرا از یک طرف با نوشتن یک مقاله به وسیله یک رفیق با عنوان "چگونه یک تشکیلات انقلابی بسازیم" و با طرح مسایل گوناگون در رابطه با تشکیلات و نواقص کارمان بحثهای درونی برای حل مسایل شدت داشت و از طرف دیگر تزلزل هایی در بعضی از رفقا بروز کرده بود. به هر حال برای به نتیجه رساندن بحثها و حل مسایل امنیتی بعدی قرار شد که چهار نفر از رفقا روانه شهر شوند که دوتای آنها خود اظهار داشتند به "دلایل مشخصی" مایل به رفتن هستند و یکی از آنها به دلیل استفاده نادرست از غذای جمع و دیگری به خاطر مسایل همیشه حل نشده اش با تشکیلات می بایست از دسته کوه می رفتند. قرار شد که دسته کوه با اشغال یک روستا و تبلیغ در آنجا آذوقه خود را نیز تامین نماید. به علت عدم آشنایی و نداشتن شناسایی روستایی را از روی نقشه تعیین کردیم. هشت نفر از رفقا عازم این ماموریت شدند. طبق محاسبه این عملیات حداکثر ۲۴ ساعت طول می کشید و رفقای عازم می بایستی روز بعد به رفقای باقی مانده در محل استقرار بپیوندند. اما به علت نداشتن شناسایی از مسیر و روستایی که حدس زده می شد تا آنجا سه ساعت راه باشد را اتفاقی بعد از مدت ۱۵ ساعت راهپیمایی پیدا کردیم. آنهم در حدود ساعت ده شب پس از تحقیق از یک خانواده روستایی موجود دریافتیم که اهالی این روستا به دلایلی مدتهاست که این روستا را ترک کرده اند

و تنها همین یک خانواده در آنجا زندگی می کرد و این خانواده هم در وضعیتی نبود که بتواند از نظر آذوقه کمکی بکند. به هر حال با گرفتن چند نان کوچک روستای خداحافظی کردیم و قرار شد که به ده دیگری برویم. شبانه از لایح حرکت کردیم و حدود دو ساعت راهپیمایی کردیم. ما اطلاعاتی از یک روستایی گرفتیم، او گفته بود که بعد از یک ساعت به آن روستا خواهیم رسید. به هر حال احساس کردیم که در نزدیکی روستا باید باشیم. قرار شد که استراحت کنیم و فردا صبح روستا را شناسایی کنیم. هنوز به خوبی جا به جا نشده بودیم که یک نور قوی محوطه را روشن کرد که احتمالاً مربوط به بولدورز جاده سازی بود. به هر حال دوباره محل را ترک کرده و پس از حدود یک ساعت راهپیمایی اطراق کردیم. با توجه به دیده شدن ما در روستا و قراری که با بقیه رفقا داشتیم تصمیم گرفتیم که به محل گروه برگردیم. آنطوری که بعداً معلوم شد فاصله ما تا محل اطراق بقیه گروه حدود سه ساعت راه بود، اما به علت مه آلود بودن هوا و نداشتن شناسایی راه را گم کردیم و تا رسیدن به رفقا حدود دو روز و نصف در جنگل سرگردان بودیم. در مدتی که رفقا برای تسخیر روستا رفته بودند باقی مانده رفقا در محل استقرار جای خود را تغییر دادند و با کمین گذاری در روزها منتظر رفقا شدند. نیامدن رفقا سر قرار سبب دلواپسی بود. ولی رفقا حتم داشتند که آنها را گم کرده اند. با پیوستن رفقای اعزامی به بقیه دسته کوه قرار شد یک رفیق برای ارتباط گیری و تهیه آذوقه به شهر برود و چهار نفر از رفقای هم که قرار بود بروند همراه این رفیق فرستاده شدند. اما در بین راه با دونفر از رفقا هوشنگ و... برخورد نمودند و با همکاری آنها مقداری آذوقه تهیه کردند. رفیق هوشنگ پس از صحبتهای زیاد به دسته کوه بازگشت. اولین نشست سازمانی دسته کوه تشکیل شد که برای حل مسایل مطرح شده از جانب نویسنده مقاله "چگونه یک تشکیلات انقلابی بسازیم" بود. کل رفقا با بحث و اقتناع به این نتیجه رسیدند که مساله طرح شده توسط خود رفیق با رفقای عضو تشکیلات شهر و کردستان در میان گذاشته شود. قبل از رفتن رفیق نویسنده مقاله برای انجام این ماموریت و طرح نقطه نظرات، تمامی رفقای دسته کوه در جریان امر قرار گرفتند طرح مساله به

طور خلاصه به این شرح بود که در کجا و چگونه جمع شویم تا نتایج حرکت عملی سازمان را بررسی کنیم. در چند جلسه ای که در جنگل تشکیل دادند به توافق رسیدند که شهر و جنگل برای تمرکز و مبارزه ایدئولوژیک مناسب نیست. اینکه در کردستان یا قطعا در جنگل این کار انجام شود می بایست بعداً و در مشورت با دیگر رفقا روشن شود. پس از بازگشت رفیق مذکور معلوم شد که بعضی از رفقای عضو تشکیلات به این امر اعتراض داشته و این کار را غیر تشکیلاتی می دانستند. ولی به هر حال تمامی رفقای تشکیلات با برگزاری نشستی در جنگل و برخورد با مسایل مطروحه توافق داشتند. امور تدارکاتی و قرارها برای آمدن رفقا تنظیم گردید و محل اجرای قرارهای رفقا از طریق جاده هراز در نظر گرفته شد. قبل از حرکت به سمت جاده هراز یک گوزن ماده به وسیله رفیق جعفر شکار شد که دسته کوه همگی چندین وعده غذای سیر خوردند. البته این دومین شکار ما بود. اولین شکار ما یک بچه خرس بود. حرکت دسته کوه به طرف جاده هراز پس از سه روز راهپیمایی انجام شد. با اولین قرار ۶ نفر از رفقای شهر آمدند. با کمبود غذایی و بی سیگاری مواجه شده بودیم. رفیق غفور به دلایلی نتوانست در نشست شرکت کند. ولی نظرش را به صراحت گفته بود: او با هرگونه تعطیلی موقت حرکت چریکی جنگل مخالف بود. به هر حال بحثها به مدت ده روز در هوای بارانی و در چادرها ادامه داشت. در نهایت اکثریت تشکیلات به این توافق رسید که: ۱. مبارزه ایدئولوژیک مستمر جهت عمده حرکت سازمان باشد. ۲. پراتیک سازمان تا حدودی باشد که در امر مبارزه ایدئولوژیک خللی وارد نیآورد. ۳. رژیم را وابسته به امپریالیسم دانسته و مبارزه مسلحانه برای نابودی اش ادامه خواهد داشت. ۴. تمرکز تشکیلاتی برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در کردستان باشد. ۵. با همکاری با نیروهای انقلابی و مبارز به ویژه وحدت با چفخا جدی برخورد شود. البته رفقای که در اقلیت بودند (منجمله رفقای مسئولین شهر و رفیق مسئول کردستان) ضمن قبول ضرورت مبارزه ایدئولوژیک سرانجام چنین تمرکزی را تعطیلی حرکت جنگل و از هم پاشی دسته متحرک پارتیزانی ارزیابی می کردند و با هرگونه تعطیلی حرکت ستون چریکی جنگل مخالف

نوسان بود. بعداز عملیات لایویج و گلندرود روحیه ها بالا بود.

۲. پشت جبهه روستایی هرچند محدود ولی خوب بود. پشت جبهه شهری به علت دستگیری یکی از رفقا کارآیی سابق را نداشت و اشکالاتی را بوجود آورد.

۳. حرکت کاملاً مخفی انجام می گرفت و جز در موارد اجباری تماسی با توده ها نداشتیم.

۴. مساله غذا به جز دو مورد استثنایی مناسب بود.

۵. دشمن برای اولین بار با فرستادن نیرو واقامت چند روزه در جنگل قصد ضربه زدن داشت که قبلاً اینکار به صورت موضعی و یک روزه انجام می گرفت. نمونه کمین گذاری دو هفته ای در محل قرار جاده نور و کمین گذاری و گشت زنی در محل درگیری با هوشنگ و رفقاییش و محل عملیاتی جاده گلندرود . در این مدت استفاده از عناصر محلی از قبیل شکارچی برای ردیابی بیشتر شده بود.

۶. تبلیغات برعلیه مبارزین جنگل به وسیله وسایل ارتباط جمعی و انجمنهای اسلامی و نمازجمعه های شهرهای نزدیک به طور سیستماتیک ادامه داشت.

۷. عملیات جاده گلندرود تأثیر وسیعی در منطقه داشت و خود روستائیان شایعات زیادی از آن ساخته بودند. یک درگیری تصادفی با گشتی های دشمن در حوالی پارک جنگلی آمل داشتیم که به هر حال تأثیرش در حد یک عملیات بود.

۸. یک مورد اشغال یک روستا برای تبلیغ و تهیه آذوقه به علت عدم شناسایی ناموفق بود.

۹. مناسبات درونی کلا خوب بود ولی از دو مورد که یکی مربوط به جدا شدن هوشنگ و رفقای دیگرش از دسته کوه بود و مورد دیگر دستبرد به اموال جمعی از جانب یک نفر بود را باید ذکر نمود. بیشتر جلسات انتقادی بود و بحثهای نظری هم بیشتر در مورد مقاله چگونه یک تشکیلات انقلابی بسازیم دور می زد.

۱۰. موقع عملیات هوا خوب بود ولی در قسمت هراز بیش از ۱۵ روز بارندگی بود. به ویژه در زمان نشست تشکیلاتی .

۱۱. سیستم دفاعی کلا به شکل سابق بود. البته در مورد اعزام رفقا از پارک جنگلی آمل در سیستم حفاظتی نقص اساسی وجود داشت و کلاً اجرای قرارها برای ترک جنگل با سازماندهی مناسب همراه نبود.

۱۲. تا هنگام بودن هوشنگ مساله شناسایی حل بود ولی با رفتن رفیق مساله شناسایی یکی از مسایل حاد شده بود که از دو مورد گم شدن می توان نام برد.

پایان

اولین تماس گیری به وسیله رفیق هوشنگ معلوم شد که به علت تیراندازی که مابین ما و هوشنگ و رفقاییش که در زیر سورداد در گرفته بود، نیروهای دشمن طی چند روز محل را گشت زدند و یک غار را به مدت چند ساعت به نارنجک و تیربار بستند و بعداز عملیات جاده گلندرود حدود ۲۰۰ نفر سرباز و سپاه از دو طرف در دسته های ۱۶ نفره با راهنماهای محلی برای ردیابی و ضربه زدن به ما حرکت کردند و بعداز یک هفته برگشتند و روز بعد از عملیات گلندرود دشمن تا گاوینه ای که شب بعداز عملیات در آن مستقر بودیم، آمده بود و خیر دیگری حاکی از کمین گذاری دشمن در گاوینه نزدیک محل قرار به مدت دو هفته بود و این تحرک های دشمن در جاده ای که می باست قرار اجرا می کردیم اتفاق افتاده بود که خود نشان می داد که به هر حال محل اجرای قرارها هم زیاد امن نیست. پس از معلوم کردن جای قرار با رفقای شهر اولین گروه به طرف شهر اعزام شدند که البته مجبور شدند به طور فردی اقدام به این کار کنند چون قرار با رفقای شهر اجرا نشد. به هر حال تصمیم گرفته شد که رفقای باقی مانده ضمن انبارک زدن وسایل، سری هم به انبارک های مواد غذایی بزنند و از محتویات آن استفاده کنند. طی اعزام رفقای گروه دوم، انبارک ها آماده گشت و وسایل اضافی و اسلحه ها مخفی شد. سومین و آخرین دسته رفقای کوه که ۸ نفر بودند پس از تمام شدن کارها با یک یوزی و چند کلت و نارنجک و مقداری کمی آذوقه طبق قرار قبلی اعزام پائین آمدن و اجرای قرار شدند. اما رفیقی که بنا بود با رفقای شهر تماس برقرار کند به علت یک درگیری در دره فراری شده و نتوانسته بود قرار را اجرا کند و به وسیله یک نفر دیگر قرار برای چند روز بعد با رفقای شهر گذاشته بود. این واقعه غیرمترقبه بود، چون اگر قرار بود که چند روز دیگر در جنگل ماندگار شویم با توجه به نداشتن اسلحه و آذوقه این کار عملی به نظر نمی رسید. از آنجائیکه رفقا لباس مناسب معمولی هم نداشتند امکان رفتن فردی هم نبود. پس از بحث و تبادل نظر تصمیم گرفته شد که سرقراری که قبلاً با رفیق غفور داشتیم برویم چون در قرار قبلی رفقا با رفیق غفور قرار دومی هم گذاشته بودند و بنا بود که برای رفقا لباس شخصی هم بیاورد. بالاخره ساعت سه صبح رفقا دسته جمعی به طرف محل قرار حرکت کردند که خوشبختانه رفیق غفور بالباسهای شخصی آمد و رفقا با تعویض لباس به همراه رفیق غفور اعزام شهر شدند.

جمع بندی بعداز عملیات لوریج تا ترک جنگل

برای تمرکز در کردستان

۱. به علت نوسانات زیاد و رفت و آمدهای متعدد تعداد رفقای ستون چریکی بین ۲۷ تا ۲۲ نفر در

بودند. حتی بحثهایی درباره ماندن چند نفر در کوه مطرح بود که در مورد کمیت و کیفیت دسته ای که می بایست باقی می ماند نتیجه ای عاید نشد که البته فرماندهی مورد نظر و راهنمای ورزیده از اشکالات عمده بود. بالاخره با اصرار و اطمینان خاطر دادن های مکرر از طرف اکثریت تشکیلات مبنی بر اینکه به هیچوجه تعطیلی حرکت دسته متحرک پارتیزانی مورد نظر نیست بلکه تمرکز برای تجدید قوا و سازماندهی جدید برای شروع مجدد حرکت است، قرار شد رفقا همه در کردستان متمرکز شوند. پس از پایان جلسات قرارها و تقسیم کار برای نقل و انتقال رفقا انجام گرفت و تصمیم گرفته شد که اجرای قرارهای بازگشت از طریق جاده هراز و در محدوده پارک جنگلی آمل صورت گیرد و در غروب روزی که می بایست قرار با رفقای شهر اجرا شود، رفقای اعزامی و محافظین با گشتی های سپاه در جاده هراز برخورد کردند و درگیری پیش آمد. در این درگیری حداقل دو تن از نیروهای دشمن کشته و زخمی شده و یک حمایل کلانشینکف حاوی سه خشاب پر وی یک نارنجک به دست ما افتاد. رفقا در این درگیری پراکنده و دو دسته شده بودند که یک دسته صبح زود به پایگاه بازگشتند و خبردرگیری را داده و گفتند که از سرنوشت دیگر رفقا اطلاعی ندارند. وضع به شدت یاس آور و ناامید کننده بود. هنوز دو ساعتی نگذشته بود که بقیه رفقا سالم به محل استقرار آمدند و گفتند که دیده اند رفقای پشت جبهه شهری نیز در جریان درگیری توانسته بودند که با ماشین محل را ترک کنند. در اولین جلسه انتقادی که در رابطه با درگیری انجام شده رفیق جعفر به عنوان مسئول حرکت و سازماندهی نامناسب در کمین گذاری و نگذاشتن اسم شب و عدم تعیین موضع عقب نشینی مورد انتقاد قرار گرفت و رفقای که شتاب زده در این حرکت عمل کردند نیز از خود انتقاد نمودند و البته به خاطر شلیک به موقع رفیق جعفر و به دست گرفتن ابتکار عمل، وی مورد تقدیر جمع قرار گرفت و در پایان جلسه تصمیم گرفته شد که به خاطر ناامن شدن محل قرار بقیه نقل و انتقال ها از منطقه نور صورت گیرد. به مدت چهار روزی که در حرکت به سمت نور بودیم یک بار گالشی را دیدیم که از ترس فرار کرد و موقعی که رفقا به گالش بنه او رفتند او آنها را به داخل گالش بنه اش راه نداد. البته در این منطقه به خاطر اینکه حضور سربداران و شکست آنها منجر به دستگیری عده از اهالی بومی شده بود، ترس و وحشت در دل اهالی ایجاد شده بود. وضع غذایی در این مدت مناسب نبود و ما برای پر کردن شکم از ازگیل و خرمالو استفاده می کردیم. به محض رسیدن به منطقه نور یک خوک وحشی (گراز) شکار شد که وضعیت غذایی گروه را بهتر کرد. پس از

تورنتو: به یاد جاوید جانباختگان شهریور ۶۷

در تاریخ ۱۴ سپتامبر، شهر تورنتو شاهد برگزاری مراسم بزرگداشت خاطره سترگ انقلابیون و مبارزین قهرمانی بود که ۱۴ سال قبل توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در جریان قتل عام زندانیان سیاسی جان باختند. در ابتدای مراسم، بهرام، گیتاریست مجرب، سرود انترناسیونال را اجرا کرد که جمعیت حاضر در سالن او را همراهی کردند. سپس بهرام ترانه سرود دیگری را در وصف مقاومت مبارزین در زندانها و سیاهچالها اجرا نمود. به دنبال آن پیام کمیته برگزار کننده مراسم بزرگداشت قتل عام زندانیان سیاسی قرائت شد. در قسمت دیگر برنامه، فیلم "درختی که به خاطره می آورد" به کارگردانی مسعود رئوف به صحنه آمد. در ادامه برنامه شیرین و بهرام با صدای گرم خود بار دیگر به هنرنمایی پرداختند. بخش دیگر برنامه به نقل تجارب خاطرات زندانیان سیاسی از سیاهچالهای قرون وسطایی جمهوری اسلامی اختصاص داشت. در این هنگام پرده بزرگ سینما در سالن، فرمان قتل عام زندانیان سیاسی با دست خط و امضای خمینی جلاد را نشان می داد. برنامه بزرگداشت یاد زندانیان سیاسی از سوی کمیته ای متشکل از نیروها و افراد انقلابی سازمان یافت و با استقبال گرم ایرانیان مقیم تورنتو روبرو گشت.

اعتراضی به قتل عام زندانیان سیاسی

در تاریخ شنبه ۲۱ سپتامبر با فرا رسیدن چهاردهمین سالگرد جان باختن هزاران زندانی سیاسی قهرمان در جریان قتل عام سال ۶۷ توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، تظاهرات ایستاده ای توسط چریکهای فدایی خلق ایران - واحد لندن و سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان در مقابل ساختمان بانک ملی در لندن برگزار شد. تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی، ضمن افشای جنایات و ماهیت ضدخلقی جمهوری اسلامی، از مبارزات کارگران و توده های تحت ستم ایران دفاع کرده و یاد جانباختگان این فاجعه را گرمی داشتند. تظاهرکنندگان از جمله شعار می دادند "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "تمام کارگران زندانی باید بلادرنگ آزاد شوند"،

"شکنجه، اعدام، آزار و سنگسار زنان در ایران باید متوقف شود!"، "مرگ بر خاتمی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر جمهوری اسلامی!"... در جریان این تظاهرات اطلاعیه هایی به زبانهای انگلیسی و فارسی پخش شد که مورد توجه عابریان قرار گرفت و حمایت آنها را برانگیخت.

یادواره به خون نشستن شقایقهای شهریور ۶۷

به ابتکار چند سازمان و تشکل انقلابی در هلند، روز یک سپتامبر به مناسبت سالروز قتل عام زندانیان سیای توسط رژیم جمهوری اسلامی مراسم بزرگداشتی در آمستردام با نام روز زندانی برگزار شد که در آن حدود ۱۴۰ تن شرکت کردند. ابتدا حمید طباطبایی آهنگساز و پیانیست ایرانی در هلند با پیانو قطعاتی را اجرا کرد که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت. در بخش بعدی برنامه نعمت میرزا زاده (م - آرم) شاعر سرشناس به صحنه آمد و در مورد "جنبش دمکراتیک داخل کشور و ظایف ما در قبال آن" سخنرانی نمود. بخش بعدی برنامه بزرگداشت جانباختگان قتل عام سال ۶۷ به نمایش فیلم "درختی که به خاطر می آورد" اختصاص یافت. این فیلم توسط مسعود رئوف ساخته و در فستیوال فیلمهای مستند در کانادا برنده جایزه شده است. مراسم یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در هلند توسط سازمان دانشجویان ایرانی - هلند (هوادر چریکهای فدایی خلق ایران، فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) درهلند، انقلابیون کمونیست و شورا - زنان ایرانی در هلند برگزار گردید.

تظاهرات عظیم ضدجنگ در لندن

روز شنبه ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲، شهر لندن شاهد بزرگترین تظاهرات ضدجنگ در چند دهه اخیر در تاریخ این کشور بود. در این روز قریب به نیم میلیون تن از مردم انگلستان در تظاهراتی که به ابتکار سازمانهای چپ و مترقی، گروههای ضدجنگ و طرفدار صلح، نهادهای دفاع از حقوق پناهندگان، گروههای فلسطینی و... سازمان داده شده بود به خیابانهای لندن آمده و با حمل پلاکارد و سر دادن شعارهای ضدجنگ خشم خود را نسبت به طرح امپریالیسم امریکا و انگلیس و شرکایشان برای حمله به عراق نشان دادند. تظاهرات در ساعت حدود یک بعدازظهر با تجمع صدها هزارتن از مردم بیگناه عراق بود.

مردم در منطقه EMBANKMENT آغاز شد. نیروهای پلیس در حالیکه لحظه به لحظه بر انبوه جمعیت اضافه می شد با متوقف کردن بخشی از جمعیت، راه را برای نیمی از تظاهرکنندگان باز کرده و به این ترتیب مانع از حرکت صفوف به هم پیوسته تظاهرکنندگان در یک زمان واحد شدند. با این وجود هنگامی که در ساعت سه و سی دقیقه بعداز ظهر پس از دو ساعت راهپیمایی و تظاهرات، نخستین صفوف جمعیت به مقصد نهایی یعنی هایدپارک رسید، هنوز هزاران تن از تظاهرکنندگان در اثر تراکم جمعیت قادر به آغاز راهپیمایی نشده بودند. پلیس انگلستان ضمن بسیج عظیم نیرو و امکانات خود در تمام طول مسیر به فیلمبرداری از راهپیمایان و فعالین تظاهرات پرداخت و هلی کوپترهای پلیس در جریان تظاهرات بر فراز جمعیت چرخ می خوردند. در جریان تظاهرات، معترضین ضمن حمل هزاران پلاکارد با محکوم کردن سیاستهای جنگ طلبانه دولت بوش و بلر فریاد می زدند: "جنگ برای نفت محکوم است"، "نه به نام من!"، "جنگ نه! صلح!"، "بلر، مترسک جورج بوش!"، "بوش و بلر به قربانی شدن نیم میلیون کودک عراقی اهمیت نمی دهند!"، "دیروز افغانستان امروز عراق، فردا کجا؟!..." تظاهرکنندگان با ساختن مترسکی از بوش در حالی که او سوار بر یک تانک به شلیک مشغول بود و مترسک تونی بلر را نیز بر دوش خود داشت، به افشای دولت امریکا پرداخته و حمایت دولت انگلیس از سیاستهای جنگ افروزانه بوش را محکوم کردند. هنگامی که صفوف جمعیت تظاهرکننده به حوالی دفتر نخست وزیر رسید، تظاهرکنندگان بر شدت شعارهای خود افزوده و با ایجاد سرو صدا و هو کردن، مخالفت صریح خود با حمایت دولت انگلیس از جنگ برعلیه عراق را به نمایش گذاردند. برغم آنکه رسانه های جمعی و مطبوعات انگلیس حتی الامکان کوشیدند که ابعاد وسیع و واقعی اعتراض و نفرت توده ای از جنگ را در گزارشهای خود پنهان کنند، با این وجود در اکثر قریب به اتفاق مطبوعات پر تیراژ انگلیس و کانالهای اصلی تلویزیون، گزارشات و عکسهایی از تظاهرات ضدجنگ منعکس شد که حاکی از پیام و مخالفت صریح مردم انگلیس با دور جدید تجاوز نظامی و لشکرکشی دولتهای امپریالیستی برعلیه مردم بیگناه عراق بود.

جاودان باد خاطره سترگ قربانیان قتل عام سال ۱۶۷



شهریورماه امسال، مقارن با چهاردهمین سالگرد قتل عام وحشیانه هزاران زندانی سیاسی توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است. ۱۴ سال پیش در چنین ایامی، به دستور مستقیم خمینی جلال، رژیم جمهوری اسلامی در حالی که با شرایط ناشی از قبول شکست خفت بار در ۸ سال جنگ امپریالیستی ایران و عراق دست و پنجه نرم می کرد، یورش وحشیانه ای را در تمامی سياهچالهای کشور به زندانیان سیاسی قهرمان سازمان داد. با این جنایت تاریخی، سردمداران رژیم مزدور جمهوری اسلامی کوشیدند تا با توسل به قتل عام هزاران تن از شیرزنان و کوهمردان کمونیست و مبارز در زندانها، به خیال خویش جنبش اعتراضی توده ها را سرکوب کرده، بر بحران عمیق اقتصادی_ سیاسی نظام غلبه کرده و پایه های حکومت ستمگراانه شان را استوار سازند. مزدوران جمهوری اسلامی در انجام این جنایت از قبل سازماندهی شده، از ارتکاب به هیچگونه رذالتی در حق اسرای دربند خودداری نکرده و با اعدامهای دست جمعی، گشودن آتش بر زندانیان در سلولها و حتی آتش زدن زندانها، در عرض مدت کوتاهی سياهچالهای خوفناک خود را از مبارزین در بند خالی کردند و سپس برای پوشاندن دستان تا به مرفق آغشته به خون خود، قربانیان را با عجله در گورهای دست جمعی بی نشان در بیابانها و کوهها دفن کردند.

سران جمهوری اسلامی با این خونریزی عظیم و جنایت دهشتناک، مذبوحانه فکر می کردند که با حذف فیزیکی یک نسل رزمنده، تهدیدات جنبش انقلابی توده ها بر علیه نظام سرمایه داری وابسته و حکومت سرکوبگر خویش را برطرف ساخته و امیدوار بودند که با زهرچشم گرفتن از کارگران و توده های محروم، فضای ارباب و احتیاج را بر جامعه ملتپ و بحرانی ما حاکم گردانده و پایه های حکومت خویش را تثبیت می سازند. در آن مقطع، جلالان امیدوار بودند که با کشتار بهترین فرزندان کمونیست و مبارز خلق در سياهچالها و نمایش بیشمارانه این حذف فیزیکی در انتظار عمومی، قادر می گردند تا فریاد مقاومت و انقلاب را در گلوئی سایرین خفه کرده و بار دیگر "انزوه کهنسال" یاس و ناامیدی را بر روحیه توده های آگاه و در صحنه ما تحمیل نمایند. اما این خیال باطل در پرتو واقعیات عینی و به ویژه به دلیل روحیه والای مقاومت توده ها خیلی زود نقش بر آب شد.

کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی برغم تأثیرات کوتاه مدت آن برای رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، نه تنها توده ها را از صحنه مبارزه خارج نکرد، نه تنها به رفع و حتی تخفیف هیچیک از تناقضات بنیادین حاکمیت ضد خلقی نظام سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری حافظ آن یعنی جمهوری اسلامی منجر نگشت، بلکه برعکس با نمایش عریان ماهیت ضد خلقی حکومت، بر ابعاد تنفر و خشم توده ها افزود و موج نوینی از مبارزه و مقاومت در قالب شورشهای توده ای، اعتصابات و اعتراضات کارگری و جنبشهای قهرآمیز جوانان، سراسر جامعه تحت سلطه ما را در نوردید. سران مزدور جمهوری اسلامی با قتل عام زندانیان سیاسی و به اصطلاح خویش "پاکسازی" زندانها، در حقیقت گوشه دیگری از ظرفیتهای بیکران جنایتکارانه رژیم خویش را به نمایش درآوردند. اما این جنایت عظیم و تمامی آن خونهای ریخته شده به نوبه خود بر پتانسیل و ظرفیتهای جنبش انقلابی افزود و نهال انقلاب را آبیاری نمود. ظرف مدت کوتاهی حضور وسیعتر توده ها و به ویژه جوانان مبارز در صحنه نبرد، رژیم بحران زده جمهوری اسلامی را با شدتی بیش از قبل در مقابل جنبش انقلابی و سرنگونی طلب توده ها قرار داد. یک بار دیگر دژخیمان جمهوری اسلامی، نومیدانه زندانیان را از خیل مبارزین و انقلابیون انباشته ساختند. اما به گواهی تاریخ، استثمارگران هیچگاه نتوانسته اند با توسل به سرکوب و اعمال قهر ضد انقلابی، با زندان و شکنجه و اعدام و حتی با قتل عامهای وحشیانه ای نظیر قتل عام سال ۶۷، تا ابد پایه های ستمگراانه سطره تنگین خود را استوار نگهدارند. با استناد به این تجربه تاریخی است که ما امروز می بینیم که چگونه به برکت حضور فعال مردم، به ویژه طبقه کارگر قهرمان و نسل جوان شورشگر در صحنه، چشم انداز سرنگونی بی چون چرای جمهوری اسلامی هرچه شفاف تر و صریح تر در مقابل طبقه حاکم قرار گرفته است. رشد سریع جنبش توده ای در سالهای اخیر نشان می دهد که توده های تحت ستم ما مصمم اند تا با برافراشتن پرچم سرخ جانباختگان سال ۶۷، راه آنها را ادامه داده و تا تحقق آرمانهای والایشان یعنی آزادی و عدالت اجتماعی از پای نشینند. و این بهترین راه بزرگداشت خاطره جاوید تمامی جانباختگان سال ۶۷ و به ویژه کمونیستهای قهرمان است.

گرامی باد خاطره سترگ جانباختگان قتل عام سال ۱۶۷

درد بر زندانیان سیاسی قهرمان که در زیر شکنجه های قرون وسطایی جمهوری اسلامی مقاومت میکنند!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان!

چریکهای فدایی خلق ایران - شهریور ۱۳۸۱

گرامی باد یاد جانباختگان قهرمان کشتار سال ۶۷

شهریور هر سال یادآور خاطره هزاران زندانی سیاسی مبارزی است که جان خویش را برای رهایی خلق شان از دست دادند. ۱۴ سال پیش همزمان با قبول آتش بس از سوی رژیم جمهوری اسلامی در جنگ با عراق و نوشیدن جام زهر توسط خمینی جلال، زندانبانان رژیم جمهوری اسلامی در یک یورش وحشیانه و سازمان یافته به زندانها، هزاران زندانی سیاسی را علیرغم به اتمام رسیدن محکومیت بسیاری از آنها به جوخه های اعدام سپرده و آنان را در گورهای دسته جمعی دفن نمودند. کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷، در شرایطی صورت گرفت که رژیم به منظور جلوگیری از گسترش فزاینده اعتراضات توده ای پس از جنگ ارتجاعی، می بایست جنبش توده ها را سرکوب کرده و دوران "بازسازی" نظام را با ایجاد تسهیلات هرچه بیشتر برای سرمایه های امپریالیستی به پیش ببرد. بر همین اساس، رژیم جمهوری اسلامی در یک جنایت سازمان یافته اقدام به "پاکسازی" زندانها نموده تا از یک سو با ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه از گسترش مبارزات کارگران و زحمتکشان جلوگیری نماید و از سوی دیگر زمینه را برای "بازسازی" نظام آماده نماید. ولی برغم کشتار بی رحمانه رژیم در زندانها، اوجگیری مبارزات کارگران و زحمتکشان بعد از پایان جنگ ایران و عراق این واقعیت را به اثبات رساند که رژیم علیرغم به کارگیری خشونت و کشتار ددمنشان، نه تنها نتوانسته مبارزات توده های ستمدیده را که از زمان به قدرت رسیدن اش ادامه داشته خفه نماید، بلکه این مبارزات در ابعادی به مراتب وسیعتر از گذشته گریبان رژیم سرکوبگر را گرفت. در سياهچالها نیز مزدوران جمهوری اسلامی علیرغم به کارگیری وحشیانه ترین شکنجه ها نتوانستند حاکمیت دلخواه خویش را در محیط زندانها برقرار نمایند. مقاومت و ایستادگی هزاران زندانی سیاسی در جریان قتل عام سال ۶۷ صفحات درخشانی به تاریخ مبارزات عادلانه کارگران و زحمتکشان ایران افزود. این مقاومتها بیانگر اراده و عزم بولادین فرزندان خلقی است که هیچگاه در مقابل استعمارگران تن به خفت و خواری نداده و برای تحقق منافع کارگران و توده های محروم با سری افراشته آگاهانه به پیشواز مرگ رفتند. جمهوری اسلامی با قتل عام وحشیانه هزاران زندانی سیاسی و به ویژه کمونیستها درصدد ایجاد جزیره "لبات و امنیت" برای سرمایه داران بود، اما تداوم مبارزات توده های ستمدیده و به ویژه کارگران و ادامه مقاومت و پایداری زندانیان سیاسی بعد از قتل عام وحشیانه رژیم در شهریور ۶۷ نشان داد که رژیم نتوانسته است "سکوت گورستان" را بر جامعه حاکم گرداند. به این ترتیب اگر چه رژیم توانست با یورش به زندانها در شهریور ۶۷ طبق آمار منتشره، جان حداقل ۱۸۰۰۰ زندانی را بگیرد ولی این رژیم به رغم تأثیرات کوتاه مدت جنایات خویش هیچگاه قادر نگردیده است که بر روحیه مقاومت توده های مبارز خدشه ای وارد سازد و یا صدای زندانیان سیاسی را در درون زندانها خفه سازد.

بکشیم در چهاردهمین سالگرد کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی قهرمان، یاد جانباختگان این جنایت وحشیانه را گرامی داریم و با هر آنچه در توان داریم صدای دیگر زندانیان سیاسی که تحت حاکمیت تنگین جمهوری اسلامی در سياهچالهای رژیم به سر می برند را به گوش جهانیان برسانیم.

درد بر تمامی زندانیان سیاسی مبارزی که جانشان را وثیقه رهایی کارگران و زحمتکشان نموده اند!

درد بر جانباختگان قتل عام شهریور ۶۷ در زندانها!

درد بر شهدای خلق!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان - انگلستان

چریکهای فدایی خلق ایران - واحد لندن

شهریور ۸۱

اطلاع "ناسا" از حملات ۱۱ سپتامبر

مقامات اف بی آی که مشغول تحقیق درباره چگونگی درز کردن اطلاعات محرمانه مربوط به واقعه ۱۱ سپتامبر به رسانه های عمومی هستند، از اعضای کمیته اطلاعات سنا خواستند تا لیست گفتگوهای تلفنی شان با خبرنگاران و سایر رسانه ها را در اختیار اف بی آی قرار دهند. این مقامات به ویژه خواهان دسترسی به محتوای تمامی تماسهای سناتورها با خبرنگاران، از تاریخ ۱۸ جون ۲۰۰۲ تا ساعت ۳:۱۵ دقیقه بعدازظهر ۱۹ جون می باشند. در این تاریخ خبرگزاری سی ان ان و سایر رسانه ها مشغول پخش گزارشی بودند که در آنها از قول مقامات گفته شده بود که سازمان امنیت ملی (ناسا) دو پیام عربی را در تاریخ ده سپتامبر ۲۰۰۱ (یک روز قبل از حملات مرگبار) دریافت کرده بود که در آنها به طور مبهمی به حمله به امریکا اشاره شده بود.

خبرگزاری آسوشیتدپرس با نقل این گزارش اضافه کرده است که اف بی آی قبل از قانون گذاران خواسته بود در امتحان "دروغ سنجی" شرکت کنند. این تقاضا با مخالفت گروهی از سناتورها روبرو شد و آنها عنوان کردند که این عمل حدود اختیارات قدرتهای قانون گذاری و اجرائیه را از بین می برد. در عوض، کمیته های تحقیقاتی مجلس امریکا خواسته اند که اف بی آی نتایج تحقیقات خود در مورد درز اطلاعات به رسانه های عمومی و همچنین جزئیات آنچه که ناسا در باره واقعه ۱۱ سپتامبر در اختیار دارد را به این کمیته ها بدهد.

آسوشیتدپرس در ادامه گزارش می نویسد که سازمان امنیت ملی (ناسا) محتوای دو پیام به زبان عربی را در تاریخ ۱۰ سپتامبر در دست داشته که در آنها به زبان عربی گفته شده "فردا ساعت صفر است" و "مسابقه به زودی آغاز می شود". این اطلاعات بنابه شواهد موجود، برغم آگاهی مقامات از آنها تا تاریخ ۱۲ سپتامبر ترجمه نگردیدند.

درز اطلاعات فوق به رسانه ها خشم معاون رئیس جمهور، دیک چینی را به شدت برانگیخته و او به رئیس کمیته اطلاعات سنا، سناتور باب گراهام در این مورد شکایت کرده است.

مشرف:

بن لادن حملات ۱۱ سپتامبر را انجام نداده است!

به گزارش رویتر، پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان در مصاحبه ای با مجله نیویورکر، در تاریخ ۱۲ ماه اگوست، در رابطه با نقش بن لادن در حملات ۱۱ سپتامبر گفت: من فکر نمی کنم ممکن باشد اسامه بن لادنی که آنجا در کوهها نشسته، می توانست این حملات را انجام دهد.

مشرف در این مصاحبه در مورد اسامه بن لادن گفت: "او شاید آن را تأیید می کرد و شاید هم نیروی مشوق آن بود. اما آنهایی که اجرایش کردند خیلی بیشتر مدرن و دنیا دیده بودند. آنها با ایالات متحده امریکا آشنا بوده و از سیستم هوایی امریکا شناخت داشتند. من فکر نمی کنم که او توان جاسوسی به این حد و یا توان طرح چنان نقشه دقیقی را دارد. طراح، شخص و یا جریان دیگری بود."

لازم به ذکر است که در ماههای اخیر بر بستر اوج گیری تضادهای درونی هیات حاکمه امریکا، یکی از نمایندگان دمکرات مجلس امریکا شخص بوش را متهم کرد که از حملات یازده سپتامبر از قبل "اطلاع" داشته است.

آدرس الکترونیک
E-mail
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای
فدایی خلق ایران:
۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۰۹۴۱۳

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر
مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:
<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.
National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانگ:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England